



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
صلاوة  
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

2



# الغزوات

عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود  
تفسيره في غزواته  
سنة الفيل سنة الفيل

عثمان و  
صحابه

9

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الغدیر همراه

نویسنده:

عبدالحسین امینی ( علامه امینی )

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	الغدیر همراه جلد ۹
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	فهرست
۱۵	پیشاهنگ سخن
۱۶	عثمان و ابن مسعود
۲۲	عثمان و عمار یاسر
۲۷	عمار در قرآن کریم
۲۹	حدیث های نبوی در ستایش عمار
۳۲	تبعید صالحان کوفه به شام توسط خلیفه
۳۷	مالک اشتر
۴۰	زید عبدی پسر صوحان
۴۱	صعصعه عبدی پسر صوحان
۴۱	جندب بن زهیر
۴۲	کعب بن عبده
۴۲	عدی بن حاتم طائی
۴۳	مالک بن حبیب
۴۳	یزید بن قیس أرحبی
۴۳	عمرو بن حمق خزاعی
۴۴	عروه بن جعد
۴۴	اصغر بن قیس
۴۵	کمیل بن زیاد نخعی
۴۵	حارث اعور همدانی

- ۴۹ ..... تبعید عامر بن عبد قیس
- ۵۴ ..... تبعید عبدالرحمن جمحی
- ۵۴ ..... خلیفه، علی (علیه السلام) را تبعید می کند!
- ۵۸ ..... آیه ای در باره خلیفه
- ۶۰ ..... خلیفه نمی داند چگونه از آتش خلاصی یابد؟
- ۶۱ ..... ترک تکبیر در نماز
- ۶۲ ..... نتیجه این سخنان
- ۶۴ ..... برخی سخنان علی بن ابی طالب درباره عثمان و عملکرد او
- ۶۷ ..... سخنان عایشه دختر ابی بکر
- ۷۳ ..... عبدالرحمن بن عوف
- ۷۶ ..... طلحه بن عبیدالله
- ۷۹ ..... زبیر بن عوام
- ۸۰ ..... موضع گیری های مشترک طلحه و زبیر
- ۸۵ ..... عبدالله بن مسعود
- ۸۶ ..... عمار بن یاسر
- ۸۷ ..... مقداد بن اسود کندی
- ۹۰ ..... حجر بن عدی کوفی
- ۹۲ ..... عبدالرحمان بن حسان
- ۹۳ ..... هاشم مرقال
- ۹۳ ..... چهجاه غفاری پسر سعید
- ۹۴ ..... سهل بن حنیف انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، حجاج بن غزیه انصاری
- ۹۴ ..... ابو ایوب انصاری
- ۹۵ ..... قیس بن سعد انصاری
- ۹۶ ..... فروه بن عمرو انصاری
- ۹۷ ..... محمد بن عمرو پسر حزم انصاری
- ۹۷ ..... جابر بن عبدالله انصاری و دیگر صحابه

- ۹۸ ..... جبلة بن عمرو انصاری
- ۹۹ ..... محمد بن مسلمة انصاری
- ۱۰۱ ..... عبدالله ابن عباس
- ۱۰۲ ..... عمرو بن عاص
- ۱۰۵ ..... ابوطفیل عامر بن وائله
- ۱۰۶ ..... سعد بن ابی وقاص
- ۱۰۷ ..... مالک اشتر بن حارث نخعی
- ۱۰۸ ..... عبدالله بن عکیم
- ۱۰۹ ..... محمد بن ابی حذیفه عبشمی
- ۱۱۰ ..... عمرو بن زرارة نخعی
- ۱۱۱ ..... صعصعه بن صوحان
- ۱۱۱ ..... حکیم بن جبلة عبدی
- ۱۱۲ ..... هشام بن ولید مخزومی
- ۱۱۳ ..... معاویه بن ابوسفیان اموی
- ۱۱۴ ..... سخن عثمان درباره خویش
- ۱۱۶ ..... شعرهایی در تأیید آنچه گذشت
- ۱۱۷ ..... مهاجرین و انصار
- ۱۱۸ ..... نامه اهالی مدینه به صحابهٔ مرزنشین
- ۱۱۹ ..... نامه اهالی مدینه به عثمان
- ۱۱۹ ..... اجماع بر ضد خلیفه
- ۱۲۲ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: الغدیر همراه/ مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۱۰۹ ص. ۴۳۰۰۰ ریال

شابک: ۳-۰۳۸-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۹.

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدیر» اثر عبدالحسین امینی است.

مندرجات: واقعه غدیر

موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۵۴/۲۲۳/BP الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۴۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۷۳۴۴۱

الغدیر همراه (جلد ۹)

(عثمان و صحابه)



علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۳۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۳ - ۰۳۸ - ۰۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ص: ۱

**اشاره**



پیش آهنگ سخن ۵

صحابه: عثمان و ابن مسعود و ... ۶

عثمان و عمار یاسر ۱۲

عمار در قرآن کریم ۱۷

حدیث های نبوی در ستایش عمار ۱۹

تبعید صالحان کوفه به شام توسط خلیفه ۲۲

مالک اشتر ۲۷

زید عبدی پسر صوحان ۳۰

صعصعه عبدی پسر صوحان ۳۱

جندب بن زهیر ۳۱

کعب بن عبده ۳۲

عدی بن حاتم طائی ۳۲

مالک بن حیب ۳۳

یزید بن قیس احبی ۳۳

عمرو بن حمق خزاعی ۳۳

عروه بن جعد ۳۴

اصعر بن قیس ۳۴

کمیل بن زیاد نخعی ۳۵

حارث اعور همدانی ۳۵

تبعید عامر بن عبد قیس ۳۹

تبعید عبدالرحمن جمحی ۴۴

خلیفه، علی (علیه السلام) را تبعید می کند! ۴۴

آیه ای در باره خلیفه ۴۸

خلیفه نمی داند چگونه از آتش خلاصی یابد؟ ۵۰

ترک تکبیر در نماز ۵۱

نتیجه این سخنان ۵۲

برخی سخنان علی بن ابی طالب درباره عثمان و عملکرد او ۵۴

سخنان عایشه دختر ابی بکر ۵۷

عبدالرحمن بن عوف ۶۳

طلحه بن عبیدالله ۶۶

زبیر بن عوام ۶۹

موضع گیری های مشترک طلحه و زبیر ۷۰

ص: ۳

عبدالله بن مسعود ۷۵

عمار بن یاسر ۷۶

مقداد بن اسود کندي ۷۷

حجر بن عدی کوفی ۸۰

عبدالرحمان بن حسان ۸۲

هاشم مرقال ۸۳

جهجاه غفاری پسر سعید ۸۳

سهل بن حنیف انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، حجاج بن غزیه انصاری ۸۴

ابو ایوب انصاری ۸۴

قیس بن سعد انصاری ۸۵

فروهبین عمرو انصاری ۸۶

محمد بن عمرو پسر حزم انصاری ۸۷

جابر بن عبدالله انصاری ۸۷

جبله بن عمرو انصاری ۸۸

محمد بن مسلمه انصاری ۸۹

عبدالله ابن عباس ۹۱

عمرو بن عاص ۹۲

ابوطفیل عامر بن وائله ۹۵

سعد بن ابی وقاص ۹۶

مالک اشتر بن حارث نخعی ۹۷

عبدالله بن عكیم ۹۸

محمد بن ابی حذیفه عبشمی ۹۹

عمرو بن زرارۀ نخعی ۱۰۰

صعصعہ بن صوحان ۱۰۱

حكیم بن جبلة عبدی ۱۰۱

هشام بن ولید مخزومی ۱۰۲

معاویہ بن ابوسفیان اموی ۱۰۳

سخن عثمان درباره خویش ۱۰۴

شعرهایی در تأیید آنچه گذشت ۱۰۶

مهاجرین و انصار ۱۰۷

نامه اهالی مدینه به صحابۀ مرزنشین ۱۰۸

نامه مهاجران به اصحاب و تابعان ساکن در مصر... ۱۰۹

نامه اهالی مدینه به عثمان ۱۰۹

اجماع بر ضدّ خلیفه ۱۰۹

ص: ۴

ای پروردگار سبحان! جز تو را ولیّ خود نگیریم و بر خود فرض می دانیم که جز حق نگوییم. از مردمان کسانی هستند که بدون دانش و کتاب نورانی در مورد خدا مجادله می کنند و نزد ماست کتاب خدا که به حق سخن می گوید... بگو حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابودشدنی است. کلام خود را به آن ها رساندیم تا پند گیرند و آنان که علم داده شده اند بدانند که آن حق است و ایمان آورند و دل هاشان خاضع گردد. سخن مومنان در وقتی که به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده شوند تا بین آن ها حکم کند این است: شنیدیم و اطاعت کردیم. آنان که سخن را می شنوند و بهترین را برمی گزینند. آنها پند که خدا هدایتشان فرموده و خردمندانند.

ای مردم، از شما مالی نمی خواهیم که اجر من با خداست. اجری جز دوستی با ذوی القربی نمی خواهم و بر ما جز رساندن آشکار نیست. ولیّ شما خدا و رسول اوست و کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. حمد برای خداست و سلام بر پیامبران.

الأمینی

ص: ۵

آن گاه که عبدالله بن مسعود، کلیدهای بیت المال را به سوی ولید بن عقبه انداخت، گفت: هر کس دگرگونی (ناصحیح) ایجاد کند، خدا وضع او را دگرگون خواهد ساخت، و هر کس دین را عوض کند، خدای تعالی بر او خشم گیرد، و من می بینم صاحب شما (خلیفه)، دگرگونی و تبدیل ایجاد کرده است. آیا شخصی مانند سعد بن ابی وقاص را برکنار می کنند و ولید را بر جای او می گمارند؟<sup>(۱)</sup> همانا راست ترین کلام، کتاب خدا و نیکوترین هدایت، راهنمایی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و بدترین امور، نو پدیده هاست و هر امر نو پدیده، بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.<sup>(۲)</sup>

ولید به عثمان گزارش داد: ابن مسعود بر تو عیب می گیرد و طعنه می زند. عثمان در جواب نوشت: عبدالله را به مدینه اعزام کند. مردم گرد آمدند و گفتند تو بمان ما از تو حمایت می کنیم و نمی گذاریم به تو آسیبی برسد. ابن مسعود گفت: نه من باید اطاعت کنم و دوست ندارم اولین، در فتنه انگیزی باشم و...<sup>(۳)</sup>

عبدالله مردم کوفه را که به بدرقه او آمده بودند به تقوای

ص: ۶

---

۱- انساب الاشراف ۵/۳۶

۲- حلیه الاولیاء ۱/۱۳۸

۳- الاستیعاب ۱/۳۷۳ .



خدا و ملازمت قرآن سفارش کرد. آنان گفتند: خدا به تو جزای خیر دهد. جاهل های ما را آموختی، عالمان ما را استوار ساختی و ما را به انس با قرآن فراخواندی و ما را دین شناس کردی. تو چه برادر دینی و اسلامی خوبی هستی.

ابن مسعود وارد مدینه شد و عثمان بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنرانی می کرد، تا نگاهی به ابن مسعود افتاد، گفت: توجه کنید، اکنون کرمک زشتی بر شما وارد شد که از روی طعام خود راه رود و قی کند و فضله ریزد. ابن مسعود گفت: من آن طور نیستم. من صحابی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بدر و بیعت الرضوان هستم.

عایشه فریاد برآورد که ای عثمان! به صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می گویی؟! عثمان دستور داد تا عبدالله را کشان کشان و با خشونت، از مسجد بیرون انداختند. او را بر زمین زدند و غلام عثمان دنده او را شکست. علی (علیه السلام) فرمود: ای عثمان با صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می کنی؟ علی (علیه السلام) عبدالله بن مسعود را به خانه اش برد و عثمان اجازه نمی داد او از مدینه بیرون رود و پس از آن که حال او بهتر شد، خواست در جنگ و جهاد شرکت کند (یعنی به شام برود) ولی باز عثمان مانع شد و مروان گفت او عراق را بر تو تباه کرد اکنون می خواهی شام را به هم بریزد؟ ابن مسعود سه سال در مدینه ماند و دو سال پیش از مرگ عثمان در گذشت.

عثمان در بیماری ابن مسعود به عیادت او آمد، پرسید: از چه شکایت داری؟ ابن مسعود گفت: از گناهامم. پرسید چه می خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم را. گفت: بر بالین تو طیب بیاورم؟ گفت: طیب مرا بیمار کرده است. گفت: آیا دستور بدهم حقوق ماهانه ات را بپردازند؟ گفت: آن روز که نیاز داشتم دریغ ورزیدی،<sup>(۱)</sup> اکنون که از آن بی نیاز هستم، عطا می کنی؟ گفت: برای فرزندان تو می ماند. گفت: روزی آنان بر خداست. گفت: از خدای برای ما طلب آمرزش کن. گفت: از خدای می خواهم حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد عثمان بر او نماز نخواند.<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی مرگ ابن مسعود فرا رسید، گفت: چه کسی می پذیرد وصیت مرا با هر آنچه در آن است، عمل کند؟ همه سکوت کردند. گویا فهمیدند مقصود ابن مسعود چیست؟ سخن خود را تکرار کرد. عمار گفت: من می پذیرم. ابن مسعود گفت: عثمان نباید بر من نماز بخواند. عمار گفت: من بر عهده می گیرم و...<sup>(۳)</sup> پس از مرگ عبدالله، عثمان به دلیل خبر نکردن او، برای نماز گزاردن بر پیکر عبدالله بسیار خشمگین شد.<sup>(۴)</sup>

از جمله انتقادهایی که به عثمان شده، این است که او

ص: ۸

---

۱- به گفته ابن کثیر در تاریخ خود ماهانه ابن مسعود دو سال قطع شده بود.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۳۶.

۳- یعقوبی ۲/ ۱۴۷.

۴- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۳۷.

عبدالله بن مسعود را زندانی و تبعید کرد.<sup>(۱)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اگر عبدالله بن مسعود را بشناسید خواهید دید که آن رفتارهای نادرست خلیفه با وی چقدر عظیم بوده است.

سعد بن ابی وقاص در شأن نزول آیه:

(ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداه و العشی یریدون وجهه...) <sup>(۲)</sup>

کسانی را که هر صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و توجه الهی می خواهند... از خود مران.

می گوید: این آیه در شأن شش نفر نازل شده، از جمله، عبدالله بن مسعود که یکی از آنان است. <sup>(۳)</sup>

ابن سعد همچنین در شأن نزول این آیه:

(الذین استجابوا لله و الرسول...) <sup>(۴)</sup>

کسانی که برای خدا و رسول، پاسخ دادند پس از آنکه آسیبی به آنان رسید برای نیکوکاران و پارسایان آن ها پاداش بزرگی است.

می گوید: این آیه درباره هجده نفر نازل شده است که

ص: ۹

---

۱- سیره حلبی ۲/۸۷

۲- انعام/۵۲

۳- تفسیر طبری ۷/۱۲۸؛ المستدرک، حاکم ۳/۳۱۹؛ تاریخ، ابن عساکر ۶/۱۰۰؛ تفسیر، قرطبی ۱۶/۴۳۲.

۴- آل عمران/۱۷۲

عبدالله بن مسعود، یکی از آنان می باشد. (۱)

شربینی و خازن درباره آیه:

(اَمِنْ هُوَ قَائِمٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ...) (۲)

یا آن کس که در لحظه های شب در حال سجده و قیام است، از آخرت بیمناک است.

می نویسند که در حق ابن مسعود، عمار و سلمان نازل شده است.

از علی (علیه السلام) نقل شده است که ترازوی اعمال عبدالله بن مسعود در روز قیامت سنگین تر از کوه اُحد می باشد. همچنین است نقل های دیگر (۳)، علامه امینی (رضی الله عنه) هفده مورد ذکر کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): برای امت خود آنچه را که خدا راضی است و ابن امّ عبد (ابن مسعود) خشنود است، رضا داده ام (۴). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): به عهد و پیمان ابن مسعود، چنگک زنید. (۵)

مردمانی نزد علی (علیه السلام) آمدند و از ابن مسعود تعریف کردند، فرمود: من هم آن فضائل را برای او قائل هستم و بالاتر از آن ها هر کس قرآن را بخواند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام

ص: ۱۰

---

۱- طبقات ابن سعد ۳/۱۰۸، چاپ لیدن.

۲- زمر/ ۹

۳- مستدرک حاکم ۳/۳۱۷ و...

۴- مجمع الزوائد، ۹/۲۹۰

۵- مسند احمد ۵/۳۸۵ و جز آن.

بشمارد او دین فهم و دانای سنت است. (۱) این است مقام شامخ، علم و عقیده ابن مسعود، افزون بر این، وی از پیشگامان اسلام و ششمین فردی است که اسلام آورده است. از مهاجران حبشه است که در تمامی جنگ‌های پیامبر حضور داشته است. او در هدایت، دلالت و ارائه روش از شبیه‌ترین‌ها به پیامبر بوده و نخستین کسی است که قرآن را با آوای رسا در مکه تلاوت کرد و مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

صحابه ای به این جلالت و قدر، چرا باید از عطا و مستمری ماهانه خود محروم باشد؟

چرا چنین انسان بزرگی در جلوی مردم تحقیر و اهانت شود و کسان خلیفه او را بر زمین زنند و دنده او را بشکنند؟ جرم او چه بود جز این که نخواست دست ولیدبن عقبه نابکار به بیت المال باز شود. او چرا باید به جرم شرکت در دفن ابوذر، چهل ضربه شلاق بخورد؟ کدام خلیفه این اندازه حرمت و کرامت صالحان امت را پایمال و بزرگان از بدریون را، که آیه ای در حق آنان نزول یافته و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را تمجید کرده، پایمال شود؟ تنها عذری که برای خلیفه می‌تراشند این بوده که او مجتهد بوده همان حریه زنگ خورده مکتب خلفاء که برای اغوا و فریب ساده لوحان امت مسلمان همواره به کار گرفته شده است.

ص: ۱۱

بلاذری به روایت از ابو منصف می نویسد: در بیت المال مدینه صندوقچه ای بوده که در آن جواهرات و زینت آلات نگهداری می شد. عثمان از آن ها برمی داشت و برخی اعضای خانواده اش را می آراست. مردم بر او اعتراض کردند و سخن تند گفتند طوری که او را به خشم آوردند و سخنرانی کرد و گفت: ما هر چه احتیاج داشتیم از این بیت المال برمی داریم هرچند عده ای را خوش نیاید! و دماغ کسانی به خاک مالیده شود

علی (علیه السلام) فرمود: در آن صورت از تو جلوگیری می شود و میان تو و آن کار، مانع ایجاد می گردد.

عمار گفت: خدا را گواه می گیرم که من اولین کسی هستم که در این خصوص دماغم به خاک مالیده شود. عثمان نام مادر او را به زشتی برد و دشنام داد و گفت تو به من جرأت می کنی؟! و دستور داد عمار را گرفتند و بازداشت کردند. عثمان او را آنقدر زد که او از حال رفت. سپس بیرون آوردند و به منزل ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بردند. او ظهر و عصر و مغرب نتوانست نماز گزارد. وقتی به هوش آمد وضو گرفت و نماز خواند و گفت: سپاس خدا راست و این اولین روزی نیست که ما در راه خدا آزار می بینیم. هشام بن ولید بن مغیره مخزومی که با عمار یاسر هم پیمان بود برخاست و گفت: ای عثمان! از علی (علیه السلام) به سبب طالبیان و هاشمیان، پروا داشتی اما

به ما جسارت کردی، برادرمان را چنان زدی که نزدیک بود تلف شود. آگاه باش اگر او بمیرد مردی بزرگ از بنی امیه را به جای او خواهم کشت. عثمان گفت: ای پسر زن قسریه تو اینجا بوده ای؟ او گفت: مادر و مادر بزرگ من هر دو قسریه اند (عشیره ای از قبیله بحلیه) عثمان به او هم ناسزا گفت و بیرونش کرد. او هم نزد ام سلمه آمد و دید او برای عمّار به خشم آمده است. خبر به گوش عایشه رسید، او نیز خشم کرد و رشته مویی از موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جامه و کفشی از پیامبر را نشان داد و گفت چقدر زود، سنت پیامبران را ترک کردید. این مو، جامه و کفش او هنوز کهنه و فرسوده نشده اند. عثمان آنچنان به خشم آمد که نمی دانست چه می گوید در مسجد سروصدا به هم پیچید. مردم سبحان الله، سبحان الله می گفتند.

عمرو بن عاص به سبب این که عثمان او را از حکومت مصر برکنار کرده و عبدالله بن سعد پسر ابی سرح را به جای او حکم بخشیده بود، باعثمان قهر بود و از همه مردم بیشتر تعجب می کرد و سبحان الله می گفت.

به عثمان گزارش دادند که هاشم بن ولید همراه مخزومیان نزد ام سلمه رفته و او برای جریان عمّار عصبانی است. عثمان به ام سلمه پیغام داد که این چه اجتماعی است؟ ام سلمه در جواب گفت: (۱) ای عثمان رها کن، مردم را به کارهایی که خوش ندارند،

ص: ۱۳

و ادا مکن. مردم این رفتار زشت عثمان را درباره عمار محکوم کردند و به شدت لب به اعتراض گشودند.

علما مینه (رضی الله عنه) به نقل از ابن قتیبہ قضیہ را به طور مفصّل نقل کرده و به یازده مورد از خلافتکاری های عثمان اشاره کرده از جمله: ساختن هفت خانه در مدینه برای خود خانه ای برای همسرش نائله و خانه دیگری برای عایشه دختر خود و دیگر اعضای خاندان خود، دادن پست های مهم حکومتی به پسرعموهایش از بنی امیّه، تعطیل کردن حدود الهی، تعیین چراگاه های اختصاصی برای خود، اعطای بخشش ها و مستمری ها برای کسانی که نه از صحابه بودند نه در راه خدا جنگ کرده و از اسلام دفاع کرده بودند، خلفای پیشین با چوبدستی و خیزران، تنبیه می کردند، اما عثمان آن را به تازیانه و نواختن شلاق به پشت مردم، تغییر داد.

عمار و چند تن از یاران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه ای نوشته و این امور را یادآور شدند و گفتند اگر دست برداری شورش خواهیم کرد. عمار نامه را به دست عثمان داد و او آغاز آن را خواند و گفت در میان اصحاب، تو جرأت بدان کار کردی؟ عمار گفت: چون من خیرخواه ترین شما هستم. گفت دروغ گفتی ای پسر سمیّه؛ عمار گفت: من پسر سمیّه و پسر یاسر هستم؛ عثمان به خدمتکاران خود فرمان داد او را خوابانند و او چکمه به پا بر شکمش رفت و آن قدر زد که او دچار پارگی فتق شد و از حال رفت؛ عمار پیرمردی ناتوان بود.



به نقلی دیگر، در فراهم کردن آن نامه عمار یاسر، مقداد بن اسود و ده تن دیگر شرکت داشتند. وقتی خواستند نامه را به دست عثمان دهند، همه آن ها از ترس فرار کردند. فقط عمار ماند، او آمد در زد و اجازه خواست. فصل سردی بود. عمار وارد شد. مروان و بعضی خویشاوندان عثمان از بنی امیه هم حضور داشتند. عثمان گفت: تو چطور جرئت کردی این کار را انجام دهی؟ مروان گفت: ای امیر این برده سیاه پوست (یعنی عمار) مردم را بر ضد تو می شوراند. اگر او را بکشی ریشه را خشکانده ای. عثمان فرمان داد او را بزنید. آنان درحالی که خود عثمان هم بود، عمار را زدند تا دچار فتق شد و از حال رفت او را کشانده و به بیرون خانه انداختند. ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد او را به خانه وی ببرند... .

عثمان برای انجام نماز ظهر بیرون آمد و در مسجد با علی (علیه السلام) که بیمار و با دستمال سر خود را بسته بود روبه رو شد عثمان گفت: ای ابالحسن به خدا قسم نمی دانم مرگ تو را بخوادم یا حیات تو را...

با ما یا آشتی باش یا در جنگ ما را میان آسمان و زمین پا در هوا نگاه ندار...

علی (علیه السلام) فرمود: همه این سخنان تو، جواب دارد امّا اینک حال من مساعد نیست، و تنها کلام بنده صالح را می خوانم:

پس صبری زیبا باید پیشه کرد و خدا درباره آنچه توصیف می کنید، یاری رسان است.

این قصه به صورت های مختلف و با اندکی تفاوت در کتب تاریخ و حدیث آمده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این رفتار خلیفه و عملکردهای او با مردی است که قرآن درباره اطمینان او در پرتو ایمان و رضای او در لحظه های شب در حال سجده و قیام که از آخرت بیمناک است، نزول یافته و او نخستین کسی است که در خانه خود مسجد و نمازخانه فراهم کرده و خدا را در آنجا می پرستید. (۲) او مردی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان او را تعریف و ثنا گفته و با تأکید، از بغض و دشمنی اش و اهانت و ناسزاگویی وی منع فرموده است و صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را بزرگ می داشتند و کسی که او را آزار رسانده و به خشم برآورد، دشمن می داشتند و از سویی از عمّار چیزی جز رضای خدا و رسول او و خشم برای خدا و رسول او و فریاد زدن بر سر ظالم و ایستادن در برابر باطل - مردم خوش داشته باشند یا نه - چیزی دیگر نقل نشده است.

عمّار کسی بود که رسول خدا بر خاندان او می گذشت و به آنان که مورد شکنجه قریش مشرک بودند می فرمود: شکبیا

ص: ۱۶

---

۱- یوسف/۱۸.

۲- طبقات ابن سعد ۳/۱۷۸ لیدن و...

باشید ای خاندان یاسر که وعده گاه شما بهشت است. این روایت به طریق عثمان بن عفّان و جابر و دیگران با الفاظ متفاوت نقل شده است و این آغاز زندگانی عمّار بود تا اواخر عمرش که گروه یاغی و متجاوز او را به شهادت رساندند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان پیشگویی فرموده بود: «و یحکک یابن سمیه تقتلک الفئه الباغیه» و فرمود کشنده عثمان در آتش است.

علامه امینی (رضی الله عنه) در این مورد دوازده روایت با تعبیرهای متفاوت و نزدیک به هم آورده است. (۱)

## عمّار در قرآن کریم

عمّار یاسر با آن آغاز و پایان پسندیده زندگانی خود در این میان، موردستایش ذکر حکیم است. آیه نخست:

(امّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الاخره...) (۲)

آیا آنکه در ساعت های شب در حال سجده و قیام با فروتنی به طاعت مشغول است و از آخرت بیم دارد و...

مفسران گفته اند، آیه در شأن عمّار یاسر نازل شده است. (۳)

آیه دوّم، مفسّران آیه پنجاه و دوّم سوره انعام را در شأن عدّه ای، از جمله عمّار یاسر دانسته اند. (۴)

ص: ۱۷

---

۱- ر. ک. : طبقات ابن سعد ۳/۱۸۰

۲- زمر/۹.

۳- تفسیر زمخشری ۳/۲۲؛ تفسیر قرطبی ۱۵/۲۳۹

۴- درّ منثور ۵/۳۲۳.

آیه سوم، جمعی از حافظان گفته اند:

(...ألا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان...)(۱)

مگر کسی که وادار شود (کفر به زبان آورد و دل او باایمان، آرام باشد.

در شأن عمّار نازل گشته است.(۲) ابن حجر می گوید: همه اتفاق نظر دارند که شأن نزول آیه مزبور، عمّار یاسر است و مفسّران داستان شکنجه مادر و پدر و عمّار و صهیب و خَبّاب و سالم را به تفصیل آورده اند و به سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته اند که فرمود: عمّار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است.(۳)

آیه چهارم:

(أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقیه كمن متّعناه متاع الحیوه الدنیا...)(۴):

ص: ۱۸

---

۱- نحل/ ۱۰۶

۲- اسباب النزول واحدی ص ۲۱۲، تفسیر بیضاوی ۱/۶۸۳ و بسیاری دیگر.

۳- تفسیر طبری ۱۴/۱۲۲ همان ۱۰/۱۸۰

۴- قصص/ ۶۱.

آیا کسی را که وعده نیکو دادیم و او دیدار کننده آن است با کسی که او را از متاع زندگانی مادی بهره مند ساخته ایم و سپس در روز رستاخیز از احضار شدگان است برابر می باشد؟! (۱)

این آیه در حق عمار یاسر و ولیدبن مغیره نازل شده است. (۲)

آیه پنجم:

(أومن كان ميتاً فاحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس...) (۳)

آیا کسی که مرده بود ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می رود.

این آیه نیز در شأن عمار یاسر نازل شده است. (۴)

### حدیث های نبوی در ستایش عمار

علامه امینی (رضی الله عنه) پانزده حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیان جلالت و مقام بلند عمار آورده است، از آن جمله است: عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است؛ و آتش را نسزد که از اندام او چیزی را

ص: ۱۹

---

۱- تفسیر شربینی ۳/۱۰۵ و ...

۲- تفسیر زمخشری ۲/۳۸۶ و ...

۳- انعام/۱۲۲.

۴- تفسیر شوکانی ۲/۱۵۲ و ...

بسوزاند. عمار با حق و حق با عمار است با هم می گردند و کشنده او در آتش است. هرگاه مردم دچار اختلاف شدند، پسر سمیه با حق همراه است. بهشت به دیدار چهار تن مشتاق است: علی بن ابی طالب، عمار یاسر، سلمان فارسی و مقداد. روزی عمار به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مرد پاک و پاکیزه نام برد و فرمود: عمار، مردم را به سنت فرا می خواند و مردم او را به سوی آتش فرا می خوانند. هر کس عمار را دشمن بدارد خدا او را دشمن می دارد و هر کس عمار را ناسزا گوید، آن ناسزا به خود او برمی گردد؛(۱) عمار هرگاه میان دو کار مخیر گردد، کاری را انتخاب می کند که به حق نزدیک تر است. به حدیثی گفتند: عثمان کشته شد چه کنیم؟ گفت با عمار باشید. گفتند او از علی (علیه السلام) جدا نمی شود؟ خلیفه گفت: حسد برای جسد هلاک کننده ترین است. نزدیکی عمار با علی (علیه السلام) شما را می رهااند. به خدا سوگند علی از عمار بافضیلت تر است، به فاصله خاک تا ابر آسمان ها و عمار از نیکان است.(۲)

عمار این گونه است و پس از ملاحظه، آیه های قرآنی و احادیث نبوی در جلالت شأن او، آیا سزاوار بود با وی چنان رفتارهای زشت، یکی پس از دیگری، صورت گیرد؟ اگر

ص: ۲۰

---

۱- تفسیر آلوسی ۱۴/۲۳۷ و...

۲- کنز العمال ۷/۷۳، و رک الغدیر ۹/۲۴-۲۸.

می‌پندارند که آن کارهای خلیفه، ادب کردن و تنبیه خطاکار بوده، مگر نه آنست که تنبیه و ادب کردن در برابر بی‌ادبی، زورگویی و ضدیت با شریعت مطرح است، دامن عمّار که از این تهمت‌ها به دور بوده است. وانگهی افرادی مانند عبیدالله بن عمر و حکم بن ابی العاص و مراوان بن حکم و ولید بن عقبه و سعید بن عاص و امثال آن‌ها که زندگانی‌شان پر از فساد و تباهی بوده و بارها مستحق کیفر بوده‌اند؛ آیا خلیفه آن‌ها را تنبیه و ادب کرده است؟! شما اگر در رفتارهای عثمان، دقت کنید خواهید دید که او در اصل برای هیچ‌کس عنصر سالم و صالحی، ارزشی قائل نبوده است که به شمه‌ای از رفتار و سخنان او با علی (علیه السلام) اشاره کردیم.

دوستداران عثمان می‌پندارند که او قرآن تلاوت می‌کرده، آیا او در آیه تطهیر و آیه مباحله و امثال آن‌ها درنگ می‌کرد و یا غافلانه از کنار آن‌ها می‌گذشت؟

من نمی‌دانم ابن حجر و ابن کثیر با چه منطقی از خلیفه دفاع می‌کنند، و با مصلحت‌اندیشی اجتماعی و اسلامی و با چه ملا-کی؟ بدون تردید اگر عثمان به نصایح و خیراندیشی‌های امیر مؤمنان (علیه السلام) گوش می‌داد ابّهت خلافت را نمی‌شکست و خود را به بن بست نمی‌انداخت که خلاصی از آن برایش ناممکن گردد.

«ناگزیر، خدا آنچه را که آن‌ها پنهان می‌دارند و یا آشکار می‌سازند، می‌داند.» (۱)

«اینان دنیای دم‌دست را دوست داشته و روز سنگین و سختی را در پیش دارند.» (۲)

### تبعید صالحان کوفه به شام توسط خلیفه

آنگاه که عثمان ولیدبن عقبه را از حکومت کوفه برکنار کرد، و سعیدبن عاص را به جای او گماشت؛ به او دستور داد با مردمان سازگاری کند. به همین دلیل، او با قاریان و چهره‌های برجسته کوفه مجالس انس برقرار کرد؛ از جمله آنان: مالک بن حارث اشتر نخعی، زید و صعصعه پسران صوحان، حرقوص بن زهیر سعدی، جندب بن زهیر ازدی، شریح بن اوفی، کعب بن عبدۀ نهدی و... بودند. روزی پس از نماز عصر، از سواد (دشت حاصلخیز عراق) و بخش کوهستانی آن سخن به میان آمد. آنان بخش سواد و دشت را ترجیح می‌دادند و گفتند در دشت آن می‌روید که در کوهستان می‌روید اما نخل اختصاص به سواد و بخش دشت دارد.

رئیس امتیّت وقت، عبدالرحمن بن خنیس، گفت: دوست داشتم آن دشت از آن امیر (سعید بن عاص) می‌بود؛ البته برای او بهتر از آن هم هست. اشتر به او گفت: برای امیر جایی بهتر آرزو

ص: ۲۲

---

۱- نحل/۲۳.

۲- انسان/۲۷.



بکن، لیکن اموال و زینت های ما را برای او آرزو مکن. عبدالرحمن در جواب گفت: این آرزوی من چه ضرر و زیانی به تو دارد که چهره درهم می کشی؟! در اینجا سعیدبن عاص عصبانی شد و گفت: سرزمین سواد، بوستانی برای قریش است؛ اشتر گفت: زمین هایی را که خدا در پرتو نیزه ها و شمشیرهای ما نصیب کرده برای خود و خویشاوندانت قرار می دهی؟! به خدا قسم اگر کسی چنان تصمیمی داشته باشد ضربتی می خورد که سرنگون می گردد و خوار می شود. اشتر با عبدالرحمن بن خنیس درگیر شد، ولی جدایشان کردند.

سعیدبن عاص موضوع را به عثمان نوشت و گفت باوجود اشتر و یاران او که قاریان خوانده می شوند و مردمانی نابخرداند، من مالک کوفه نیستم. عثمان هم نوشت آنان را به شام تبعید کن. به اشتر نیز نوشت: می بینم تو در دل چیزی پنهان داری که اگر آن را آشکار سازی خون تو حلال می شود و به گمانم تو دست بردار نخواهی شد تا ضربتی بخوری که پس از آن، زنده نمانی و تا نامه من به تو رسید به سوی شام راه بیفت که تو مردم را چنان تباه کرده ای که از هیچ خیانتی دریغ ندارند.

پس از آن، اشتر و همه دوستان انقلابی او، که برخی را نام بردیم و تعداد آن ها به دوازده تن می رسد، به شام تبعید شدند. آنان در دمشق گرد آمدند و بر عمروبن زراره وارد شدند.

معاویه در ابتدا، نکویی کرد و آنان را گرامی داشت؛ اما بعدها میان او و اشتر، سخنان تندی ردوبدل شد، و معاویه دستور داد او را زندانی کنند. عمرو بن زراره برخاست و گفت اگر او را حبس کنی، کسانی هستند که مانع شوند. معاویه، عمرو را نیز زندانی کرد و... (۱)

علامه امینی، صورت مفصل و طولانی از بدعت های عثمان را آورده و آنگاه برخورد سعید بن عاص در کوفه و معاویه در شام با آن مردمان صالح تبعید شده را یاد کرده است.

معاویه در یک سخنرانی به برتری قریش در میان عرب و لزوم اطاعت از حکام قرشی را تأکید کرد. صعصعه جواب او را داد و معاویه به سخنوری او اعتراف کرد؛ لیکن او را به بی خردی و انقلابی گری متهم ساخت و کار آنان با معاویه به آنجا کشید که با وی درگیر شدند. ریشش را گرفتند و معاویه گفت: اینجا کوفه نیست، اگر شامیان از این رفتار شما آگاه شوند برای شما بد می شود. آنگاه معاویه طی نامه ای به عثمان از دست تبعیدی ها، شکایت کرد و عثمان دستور داد آنان را دوباره به کوفه و نزد سعید بن عاص برگرداند. معاویه در نامه اش نوشت: مردمانی بر من وارد شده اند که نه عقل درستی دارند و نه دیندار می باشند فقط به دنبال آشوب هستند. به گزارش مدائنی آنان در شام با معاویه

ص: ۲۴

جلسات فراوان داشتند و سخنان زیادی میان آنان ردوبدل می شد. از جمله صعصعه با وی درگیری های کلامی تندی داشته است و پس از ورود مجدد به عراق و کوفه باز به افشاگری پرداختند و سعید بن عاص طی نامه ای به عثمان از آنان اظهار دلگیری کرد و عثمان دستور داد آنان را به حمص نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید تبعید کند و آنان عبارت بودند از: اشتر، و ثابت بن قیس، و کمیل بن زیاد، و زید بن صوحان و برادر او صعصعه، و جندب بن زهیر، حبیب بن کعب و عروه بن جعد و عمرو بن حمق خزاعی.

عثمان نامه ای هم به اشتر و یاران او نوشت: من شما را به حمص تبعید کردم تا این نامه مرا دریافتید حرکت کنید و شما نمی توانید به اسلام و مسلمانان آسیب برسانید.

وقتی اشتر نامه را خواند، گفت: خدایا، عذاب خود را بر بدرفتارترین نسبت به امت و بر گناهکارترین، نازل فرما و اشتر و یاران او به سوی حمص راه افتادند.

به روایت واقدی، عبدالرحمن بن خالد پسر ولید چند روزی آنان را اسکان داد و برایشان طعام فراهم کرد. اما بعد لب به سخنان ناروا بر آنان گشود: ای فرزندان شیطان، شیطان حسرت خورده و از کردارش پشیمان؛ اما شما همچنان در گمراهی و شورش گری تان باقی هستید. خدا عبدالرحمن را کیفر کند اگر شما را اذیت نکند من نمی دانم شما عرب هستید یا عجم؟ آیا با من نیز آن گونه سخن می گوید که با

معاویه گفتید؟ من پسر خالد بن ولید هستم که تجربه ها او را کار آزموده کرده، و من پسر کسی هستم که چشم ارتداد را در آورده ام و... (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عظمت شخصیت و صلاح و تقوای این چند تن، که مورد اتفاق همگان است، کافی بود که خلیفه و کسان او، آنان را از خانه و کاشانه خود آواره نسازند و از شهری به شهری تبعیدشان نکنند؛ نه آن که به سعایت و گزارش دروغ آن جوان هرزه اموی (سعید) این گونه رفتار کنند. قرآن فرمود:

هرگاه شخص فاسق و نابکاری به شما خبری آورد آن را تحقیق کنید مبادا از روی جهالت و نادانی با مردمی برخوردی کنید و بر کرده خویش پشیمان گردید. (۲)

خلیفه باید بر اساس رهنمود این آیه، عمل می کرد و در آن زمینه تحقیق می کرد. امّا محبت خاندان اموی او را کور و کر ساخته و چشم و گوش بسته با آن بزرگان، برخوردهای اهانت آمیز، تند و خارج از نزاکت اخلاقی پیش گرفت.

ما در اینجا مختصری از شرح احوال آنان را بر اساس کتب معتبر می آوریم و با مقایسه آن ها، رفتار خلیفه و

ص: ۲۶

---

۱- تاریخ طبری ۵/۸۸-۹۰ و الکامل ۳/۵۷-۶۰ و تاریخ ابی الفداء ۱/۱۶۸، حوادث سال ۳۳.

۲- حجرات / ۶.

## مالک اشتر

مالک بن حارث اشتر، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نموده و همه وی را ستایش کرده و هیچ کس به او ایراد نگرفته است. مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) وقتی او را به استانداری مصر، مأمور ساخت، در نامه ای به اهالی مصر چنین نوشت: من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که به روزگار ترس و خطر، نمی خوابد و نمی آساید و در ساعت های خوف، روی از دشمنان بر نمی تابد. او بر نابکاران از آتش سوزان، سخت تر است او مالک پسر حارث است و جایی که حق باشد از او بشنوید و فرمانش را ببرید که او شمشیری از شمشیرهای خداست که لبه اش کند نشود ضربتش از کار آبی نمی افتد اگر او دستور حرکت داد، حرکت کنید و اگر گفت: بمانید، بمانید که اقدام و حرکت او، عقب نشینی و جلو تاختن او هر دو به امر من است (۱). امیر مؤمنان (علیه السلام) همچنین در نامه ای به برخی از امیران ارتش خود چنین می نویسد: مالک اشتر را بر شما و همه کسانی که تحت فرمان شما هستند، فرمانده کردم. از او بشنوید و فرمان بردار باشید. او را همچون زره و سپر برای خود قرار دهید که بیم سستی و لغزش برای او نیست. اقدام

ص: ۲۷

---

۱- تاریخ طبری ۶/۵۵، نهج البلاغه ۲/۶۱، شرح ابن ابی الحدید ۲/۳۰، این موضوع را شعبی به طریق دیگر از صعصعه پسر صوحان و به شکلی متفاوت، گزارش کرده است.

او به هنگام بوده و به جا دست نگاه می دارد.

ابن ابی الحدید این ستایش علی (علیه السلام) (را درباره مالک) مختصر و مفید خواننده و سخنی رسا دانسته است.

همچنین امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه ای به محمد بن ابی بکر از مالک چنین یاد می کند: مردی که ما به استانداری مصر برگزیده بودیم برای ما خیرخواه و برای دشمن، سرسخت بود. اجل مهلتش نداد و مرگ به سراغ او آمد. ما از او راضی هستیم، خدا از او راضی باشد، و پاداش چند برابر به وی عطا فرماید و اقامتگاه او را نیکو گرداند. (۱)

علی امیر مؤمنان (علیه السلام) وقتی خبر مرگ اشتر را دریافت، گفت: انالله و انا الیه راجعون: \_ ما برای خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم. سپاس برای خدای پروردگار جهانیان است. خدایا پاداش این مصیبت را از تو می خواهیم که مرگ او از مصیبت های روزگار است. آنگاه فرمود: خدا مالک را رحمت کند او وفا کرد و مرگ او فرا رسید و به لقای پروردگارش شتافت... (۲)

عده ای از مشایخ قبیله نخب پس از وفات و شهادت مالک، حضور امیر مؤمنان رسیدند و دیدند که حضرت بی تابی می کند و در مرگ وی افسوس می خورد. سپس فرمود: خدا به مالک خیر فراوان عطا کند. چه مالکی؟ هر گاه بخشی از کوه بود

ص: ۲۸

---

۱- نهج البلاغه ۲/۵۹ و کامل ابن اثیر ۳/۱۵۳.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۲/۲۹، و ۲۳۹، لسان العرب ۴/۳۳۶، و تاج العروس ۲/۴۵۴

قطعه ای عظیم بود و اگر تخته سنگی بود، بسیار سخت بود؛ مرگ تو جهانی را درهم کوبید و عده ای را شاد کرد، گریه کنندگان، بر شخصیتی مانند مالک باید بگریند. آیا کسی مثل و مانند مالک وجود دارد؟!

درجایی دیگر فرمود: مالک برای من، آنگونه بود که من برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم.

معاویه پس از شهادت مالک اشتر در میان مردم به پا خاست و سخنرانی کرد: علی (علیه السلام) را دو دست بود؛ یکی در جنگ صفین قطع شد و او عمار یاسر بود، دومی نیز امروز بریده شد و او مالک اشتر بود. (۱) این بنده آزاد شده چه وقیح، گستاخ و بی شرم است که از مرگ و براندازی نیکان اظهار خرسندی می کند و از شادی در پوست خود نمی گنجد. پیشتر نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره خاکسپاری ابوذر فرموده بود: یکی از شما (یاران) در بیابانی خواهد مرد و گروهی از مؤمنان فرارسیده، او را به خاک می سپارند. آری او مالک اشتر بود که با جمعی از مؤمنان کوفی فرا رسید و ابوذر را به خاک سپردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این کلام ایمان مالک را گواهی می کند. امّا ابن حجر کوردل در الصواعق، او را به خروج از دین و بی خردی متهم ساخته و بر او لعن و نفرین می کند؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ آیا ابن حجر نمی داند که خدا برای هر انسان فرشته ای گماشته

ص: ۲۹

که سخنان او را ثبت و ضبط می کند!<sup>(۱)</sup>

## زید عبدی پسر صوحان

زید بن صوحان عبدی که مشهور به زید نیک کردار است. او محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده. تراجم نگاران از صحابه، او را فاضل و دیندار توصیف کرده اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در وصف او فرمود: هر که می خواهد کسی را ببیند که قسمت هایی از اعضای بدن او، پیش از او به بهشت در می آید، زید را نام برید. همچنین نقل است که روزی او سوار بر اسب می شد؛ عمر برای او رکاب گرفت و به حاضران گفت با زید و برادران و یاران او، چنین کنید.<sup>(۲)</sup>

زید شب ها به نماز برمی خاست و روزها را روزه می گرفت. شب های جمعه بیدار می ماند. او در جنگ جمل به شهادت رسید. او وصیت کرد، وی را با لباس خونین دفن کنند و فقط چکمه از پایش بیرون آورند.<sup>(۳)</sup>

عقیل به معاویه گفت: زید و برادرش دو نهری هستند که آب ها در آن روانند و تشنگان به آن پناه جویند. آن دو مرد در راه حق استوارند و هیچ شوخی بردار نیستند.<sup>(۴)</sup> زید مردی،

ص: ۳۰

---

۱- رک: الغدير ۹/۴۱ و مستدرک ۳/۳۳۷.

۲- تاريخ ابن عساکر ۶/۱۱ - ۱۳ و بهجه المحافل ۲/۲۳۷ و...

۳- شذرات الذهب ۱/۴۴.

۴- روح الذهب ۲/۷۵.



کم حرف بود. به جا سخن می گفت، نیکان با او مأنوس و بدان از وی به دور بودند و او اهل بهشت بوده است. (۱)

### صعصعه عبدی پسر صوحان

او برادر زیدبن صوحان است. در معجم های صحابه از او یاد شده و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام گزید. لیکن با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدار نکرد. او سروری شیوا سخن و خطیبی دیندار بود. شعبی می نویسد: من سخنرانی را از او آموختم. او با عثمان گفتمان ها و با معاویه درگیری هایی داشته است. (۲) روزی ابوموسی اشعری مال فراوانی - یک میلیون درهم - نزد عمر آورد او تقسیم کرد و چیزی باقی ماند و اختلاف شد که آن را چه کنند؟ او از مردم نظر خواست. صعصعه که پسر جوانی بود برخاست و گفت ای امیر شما درباره چیزی با مردم رایزنی کنید که حکم آن در قرآن نیامده است؛ امّا آنجا که قرآن رهنمود دارد چه جای مشورت است. آن مال را آنگونه که قرآن گوید تقسیم کنید و عمر آن را باز بین مسلمانان توزیع کرد. (۳)

### جندب بن زهیر

او صحابی بزرگوار است که تراجم نگاران شرح احوال او را آورده اند. او در دو جنگ جمل و صفین در رکاب

ص: ۳۱

---

۱- الغدير ۹/۴۳.

۲- تاريخ ابن عساکر ۶/۴۲۴-۴۲۷، و...

۳- رک: طبقات، ابن سعد و ...

امیر المؤمنین (علیه السلام) موفقیت های پسندیده ای داشته است.

### کعب بن عده

بلاذری او را فردی زاهد و پارسا برشمرده است.

### عدی بن حاتم طائی

او آن صحابی بزرگواری است که در سال هفتم هجرت به حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید. او از راویان صادق و مورد وثوق است. احادیث او را صاحبان صحاح ششگانه آورده اند. عمر بن خطاب آنگاه که عدی پرسید ای امیر مرا می شناسی، وی را ستایش کرد، و گفت: آری. به خدا سوگند تو را می شناسم. خدا تو را به شناخت نیکو، کرامت بخشید، تو را می شناسم که ایمان آوردی در حالی که دیگران کافر بودند. تو به معرفت حق رسیدی، در حالی که دیگران منکران بودند. هنگامی که دیگران خیانت کردند، تو وفا گزیدی و ایمان آوردی و آنگاه که دیگران پشت کردند، تو روی آوردی. اولین صدقه و زکاتی که در سیمای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او لبخند شادی به وجود آورد، صدقه ای بود که تو از قبیله ات «طی» آوردی. (۱)

شگفت ترین تحریف در تاریخ آن که نوشته اند عدی بن حاتم و برخی دیگر کوفه را رها کرده و در قرقیساء سکونت نمودند و گفتند: ما در شهری نمی مانیم که در آن، عثمان را

ص: ۳۲

ناسزا گویند! درحالی که کوفیان، علی را مورد ناسزا قرار دادند و تحریف گران نام‌ها را جابه‌جا کردند. (۱)

## مالک بن حیب

او زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده و در شمار صحابه است.

## یزید بن قیس ارحبی

او هم صحبتی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده و در قبیله خویش، رئیسی بزرگ و باعظمت بود. وقتی که مردم کوفه بر ضد عثمان شوریدند. قاریان کوفه، او را به امیری خود برگزیدند. او با علی (علیه السلام) در همه جنگ‌ها همراه بود و علی (علیه السلام) او را رئیس امت کوفه کرد و سپس والی گری اصفهان، ری و همدان را به او سپرد. برای او در صفین، موقعیت‌ها و دلاوری‌هایی که حکایت از روحیه بالای او دارد. نقل کرده‌اند که نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» پاره‌ای را آورده است. (۲)

## عمرو بن حمق خزاعی

پسر حیب خزاعی، صحابی بزرگوار پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که حدیث‌هایی از آن حضرت شنیده است و چون به رسول اکرم

ص: ۳۳

---

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱/۱۹۱؛ تهذیب التهذیب ۷/۱۶۷.

۲- صفین، نصر بن مزاحم ۲۷۹/ و ...

شیر تقدیم کرد، از دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهره مند شد؛ «اللهم أمتعہ بشبابہ»: خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز. او هشتاد سال عمر کرد در حالی که هرگز موهای او سپید نشد.

عمر و از یاران حجر بن عدی بود و ابن اثیر در کتاب «اسدالغابه» می نویسد: آرامگاه او در بیرون شهر موصل، زیارتگاهی مشهور و بزرگ است. برای اولین بار سعید بن حمدان پسرعموی سیف الدوله و ناصرالدوله پسران حمدان، بر قبر او عمارت ساخت. این امر در سال سیصد و سی و شش، صورت پذیرفت، و به سبب همین بنا، میان شیعه و سنی، آشوبی در گرفت. (۱)

### عروہ بن جعد

ابو جعد بارقی آزدی، از صحابی های مورد رضای پیامبر بوده و صحاح ششگانه حدیث های او را آورده اند. از جمله حدیث «الخیل معقوده فی نواصیها الخیر...» است: (۲) در پیشانی های اسبان، خیر گره خورده تا روز قیامت... \_

### اصغر بن قیس

او حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده است. (۳)

ص: ۳۴

---

۱- اسدالغابه ۴/۱۰۱.

۲- رک: صحیح بخاری در باب مناقب.

۳- الاصابه ابن حجر ۱/۱۰۹.

او در میان خویشاوندانش، شریف بود و حجّاج به سال چهل و دو او را کشت و ابن حیان او را از راویان موثق برشمرده است. (۱)

## حارث اعور همدانی

او از راویان صحاح چهارگانه است، و فقیه ترین مردم زمان خود و داناترین آنان به فرائض بود و آن ها را از علی (علیه السلام) آموخته است. همه او را ستایش کرده اند. کسی در وثاقت او، حرفی ندارد. تنها شعبی - خدا او را سزد - او را به سبب مهر و محبت فراوانش نسبت به علی (علیه السلام) کذاب خوانده است! به هر حال نقطه ضعفی از او یاد نکرده اند؛ جز گرایش او به علی (علیه السلام) که نزد خدا و رسول او نقطه کمال و پسندیده است.

این سیزده تن که به اجمال یاد کردیم کسانی اند که به دست عثمان و ایادی او آزار و دربدری کشیدند و در میان آنان کسانی مثل کعب بن عبه، ابوذر غفاری، هم تبعید شده و هم کتک خورده است.

جماعتی از قاریان و آموزگاران قرآن از آن جمله کعب به عثمان نامه ای نوشتند که سعید بن عاص، درباره اهل تقوا، پارسایی و فضیلت و پاکدامنی، فراوان بدی می کند و به شما

ص: ۳۵

سعایت می نماید و ما بیم آن داریم که آنچه بر سر ایشان می آید، به دست تو باشد؛ چون تو خویشاوندان پدری خود را بر کرده مردم سوار کرده ای و اگر ستمگری تو را یاری می کند، ستمدیده ای هم به تو انتقاد دارد و این تفاوت برخوردها اختلاف کلمه پدید می آورد و ما خدا را بر تو شاهد می گیریم که گواهی بسنده می باشد. تو مادام که اطاعت خدا کنی امید ما هستی. این نامه را کسی امضا نکرد و آن را به دست ابو ربیع دادند تا به عثمان برساند. وقتی ابو ربیع نامه را به عثمان داد او از اسامی نامه نویسان پرسید و او چیزی نگفت. عثمان خواست او را بزند و زندانی کند. علی (امیر مؤمنان) او را از آن کار بازداشت و فرمود او فرستاده ای است و برای تو نامه آورده و مسئولیتش را انجام داده است.

امّا کعب بن عبهده به طور مستقل نامه ای به خلیفه نوشت و زیر آن را امضا کرد آن نامه نیز به دست عثمان داده شد او به سعید بن عاص دستور داد، کعب را بیست تازیانه بزند و مستمّری او را به ری حواله دهد (یعنی در واقع محروم سازد). گفته می شود پس از آن که عثمان نامه کعب را خواند به سعید فرمان داد کعب را به مدینه اعزام کند و او چنین کرد و عثمان تا او را دید گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن» که او جوانی کم سن و لاغر اندام بود. عثمان گفت: تو به من حق می آموزی در حالی که من قرآن می خواندم و تو هنوز در صلب پدر

كعب گفت: مقام امیرالمؤمنینی برای تو تا زمانی است که بر پیمان وفادار باشی و بر روش پیامبر رفتار کنی و کوتاهی ننمایی. ای عثمان قرآن برای کسی است که به او رسیده و آن را تلاوت کرده و ما در این امر شریک تو هستیم. اما اگر قاری قرآن، بدان عمل نکند، همان قرآن حجتی بر علیه او باقی می ماند.

عثمان گفت: من گمان نمی کنم که تو بدانی پروردگار تو کجاست؟ كعب گفت: او در کمینگاه است. در اینجا مروان دخالت کرد و گفت، صبر و بردباری شما به اینها جرئت و جسارت بخشیده است و عثمان فرمان داد جامه از تن كعب درآوردند و بر پشت او بیست تازیانه بزنند و او را به دماوند تبعید کرد. نوشته اند بکیربن حمران مأمور تبعید وی بود وقتی او را به کدخدای محل تحویل می دادند او پرسید این مرد چه کرده که با او چنین رفتار می شود؟ بکیر گفت: او آدم شروری است. آن دهقان چون از كعب پارسایی و عبادت دید گفت: قومی که شرورشان او باشد، مردمان نیکی هستند.

آورده اند که طلحه و زبیر عثمان را نکوهش کردند و او از عمل خویش پشیمان شد و آماده قصاص پس دادن گردید. لیکن علامه امینی (رضی الله عنه) چنان کاری را از عثمان متکبر بعید می شمارد و در صحت قصه تردید دارد و در دنباله کلام می گوید:

آیا شما در کارهای این خلیفه در شگفت نیستند که مخالفان او در مرکز خلافت و بقیه مراکز اسلامی، بهترین و شایستگان اُمت اند؛ اما کسانی که پیرامون او را گرفته اند او را بر ضد نیکان می شورانند نه حرمت دین و آیین را پاس می دارند و نه نام و آوازه خوبی دارند و جملگی دلالتان شرّ و ستم پیشگان اموی هستند. آیا نمی بینید شلاق او بر پشت صالحان نواخته می شود. اما عطا و بخشش ها، بر سر آن اوباش پست ریخته می شود؟! خلیفه ای که باید نمونه ای از رحمت و عطوفت پروردگار باشد عذابی برای مؤمنان است! من نمی دانم جریان چه بوده است؟ آیا شایسته آن نبود که خلیفه برای تحقیق مضمون آن نامه فرد و یا افرادی مورد اطمینان را مأمور بررسی می کرد، که در آن نامه جز یاد خدا و بر حذر داشتن خلیفه از تفرقه و جدایی اُمت چیزی نیامده بود و آنان در نامه مزبور اطاعت از خلیفه را مشروط به اطاعت او از خدا کرده بودند که در اصل هم، چنین بیعتی شکل گرفته و آنان خلیفه را نسبت به کارهای آن جوان مغرور (سعید بن عاص) و سعایت های او در حق نیکان، آگاه ساخته بودند پس چرا خلیفه به جای تحقیق در گزارش رسیده، کعب را شلاق زده و او را تبعید کرده است؟! علامه امینی (رضی الله عنه) به تحلیل سخنان واهی خلیفه درباره کعب پرداخته و بی پایگی آن ها را آشکار ساخته است. (۱) و به روایت دیگری از سرّی کذاب از

ص: ۳۸



شعیب ناشناس، از سیف حدیث ساز متهم به کفر اشارت کرده که کعب، نیرنگ کار و جادوگر بوده، عثمان به ولیدبن عقبه در آن باره نامه نوشته که اگر موضوع صحت داشته باشد او را ادب کند و ولید او را ادب کرد.

درحالی که نامه عثمان به ولید نمی تواند صحیح باشد و در هیچ کتاب تاریخی و سیره ای نیز نیامده است. شگفت تر آنکه اگر نیرنگ و تردستی کعب ثابت باشد، آن در دین مبین تعزیر و تنبیه شرعی دارد. درحالی که خلیفه، حدّ شراب برای ولیدبن عقبه شرابخوار، را اجرا نکرده و اقامه حد را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جا آورد. وانگهی آن اشعاری که به کعب نسبت داده اند خطاب به عثمان است نه ولید پسر اروی بنت کریره است. این گونه می بینیم دست های ناپاکی با تاریخ و بر اساس هوی و هوس بازی کرده به قصد تقرب به صاحبان قدرت روایتی آشفته پدید آورده اند.

(فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون)(۱)

پس رهایشان کن تا در باطل فروروند و به بازی سرگرم باشند تا روزی را دیدار کنند که وعده داده می شوند.

### تبعید عامر بن عبد قیس

خلیفه، عامر بن عبد قیس تمیمی بصری را که مردی زاهد و عابد بود، به شام تبعید کرد. طبری می نویسد: مردمانی از

ص: ۳۹

مسلمانان جمع شدند و دربارهٔ پاره ای از کارها و عملکردهای عثمان گفتگو کردند. رأی بر این قرار گرفت، کسی را بفرستند و او را آگاه سازند. عامر بن عبدالله تمیمی عنبری را فرستادند، او چون به حضور عثمان رسید چنین گفت: مسلمانان گرد هم آمدند و در کارهای تو نگریستند؛ دیدند خطاهای بزرگی انجام داده ای. از خدای عزوجل پروا کن و به سوی او برگرد.

عثمان گفت: بنگرید، مردم او را قاری و آموزگار قرآن می پندارند. او آمده با من دربارهٔ چیزهای پیش پا افتاده سخن می گوید. به خدا قسم که به یقین او نمی داند خدا کجاست؟

عامر گفت: من نمی دانم خدا کجاست؟! عثمان گفت: آری به خدا قسم تو نمی دانی خدا کجاست!؟

عامر گفت: به خدا سوگند من می دانم خدا کجاست. همانا خدا در کمین تو است.

در این حال، عثمان فرستاد تا معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، سعید بن عاص، عمرو بن عاص و عبدالله بن عامر بیایند، تا با آنان مشورت کند. عثمان گفت: هر شخصی وزیران و خیراندیشانی دارد و شما وزیران و خیراندیشان و افراد مورد وثوق من هستید. مردم کارهایی کرده اند که می دانید و از من خواسته اند کارگزاران و استانداران خود را برکنار کنم و کارهایی را که خوش ندارند رها کرده به کارهایی که آنان دوست می دارند عمل کنم. بکوشید برای من نظر دهید. عبدالله بن عامر به عثمان گفت:

به نظر من آنان را با جهاد مشغول کن، تا رام شوند و تنها به خود بیاندیشند و جز به زخم پشت ستورشان و شپش پوستیشان، فکری نداشته باشند!

سعید بن عاص گفت: جماعت را رهبری است که چون هلاک شود، آن ها نیز پراکنده شوند و هرگز اجتماع پیدا نکنند. این درمان ریشه ای اما مشکل است. عثمان گفت: این نظر خوبی است؛ لیکن چگونه؟!

معاویه بن ابی سفیان گفت: استانداران و کارگزاران خود را بر اساس کاردانی انتخاب کن. تا از پس مخالفان برآیند؛ من از سوی خودم ضمانت می دهم.

عبدالله بن سعد گفت: مردم آزمند را از این اموال بده، دل های آنان به سوی تو برمی گردد.

عمرو عاص گفت: من می بینم تو مردم را به کارهایی واداشته ای که میلی بر آن ندارند. تصمیم بگیر میانه رو باشی. اگر نمی توانی از خلافت کناره بگیر و باز اگر نتوانستی، تصمیمی بگیری پیش برو (هرچه بادا باد).

عثمان گفت: شپشک به پوستین تو افتد. این سخن تو جدی بود؟! او سکوت کرد تا همه رفتند. عمرو عاص گفت: ای خلیفه تو عزیزترین برای من هستی. من دیدم این سخنان پخش شده و به گوش مردم خواهد رسید، خواستم سخن من به گوش آن ها برسد و به من اعتماد کنند. آنگاه من از شما بدی را برطرف کنم.

عثمان استانداران را با فرمان سخت گیری بر مردم به محل مأموریت خود گسیل کرد و به آن ها دستور داد مردم را دسته دسته به جنگ بفرستند و مستمری ها را قطع کنند تا احساس نیاز نمایند. بلاذری، از ابو مخنف روایتی متفاوت درباره عامر بن قیس تمیمی دارد. (۱)

نوشته اند عثمان، عامر بن قیس را به شام تبعید کرد و معاویه او را در کاخ سبز پذیرفت. او کنیزی را نزد او فرستاد تا از حال او جویا باشد. پسر قیس همه شب را به عبادت می پرداخت و از طعام معاویه چیزی نمی خورد، فقط پاره ای نان خشک که همراه داشت به آب می زد آن را می خورد و از آن آب می نوشید... (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آن روز، چه منظره شگفتی بود! مردمان شایسته، همه در رنج و عذاب بودند یکی زیر شکنجه بوده و دیگری در سیاه چال زندان انداخته شده و سومی زیر کتک، دنده اش خرد می شد و چهارمی از شهری به شهری دیگر تبعید گشته و مورد اهانت و تحقیر قرار می گرفت. همه این ها به خاطر آن بود که آنان برای حق به خشم آمده بودند و نهی از منکر می کردند. خلیفه به جای این

ص: ۴۲

---

۱- الانساب، بلاذری ۵۷/۴۳؛ طبری ۵/۹۴؛ کامل، ابن اثیر ۳/۶۲؛ تاریخ ابن خلدون ۲/۳۹۰.

۲- الاصابه ۳/۸۵؛ معارف ابن قتیبه ۸۴/ و ۱۹۴ و...

رفتارها می توانست محفلی فراهم آورد و به موضوعات رسیدگی کند و سرانجام به تفاهم برسند اما...

تفاهم چگونه؟ خلیفه را بنگرید کعب او را به تقوا و خوف خدا فرا می خواند؛ اما خلیفه کلام او را ناچیز می شمرد و او را مورد استهزاء قرار می دهد یا به سخن چینی مثل حمران بن ابان گوش فرا می دهد که خود شاهد عمل به فحشای او بوده است. در مورد شکایت مردم از ولید بن عقبه، حمران را به کوفه فرستاد تا تحقیق کند و ولید به او رشوه داد. وقتی به مدینه نزد عثمان آمد، شهادت دروغ داد و ولید را ستایش کرد که داستان طولانی است.

همین حمران بن ابان را به سبب انجام فسق و فجور تبعید کرد؛ لیکن برای او خانه فراهم آورد تا در آنجا به زندگی خود سامان دهد، درحالی که ابوذر غفاری، آن یار صادق و مورد تصدیق پیامبر را در ربنده، درجایی بدون سایه بان فرود آورد. این، نشان از پستی دنیا در نزد خداست.

آیا زهد و پارسایی عامربن قیس که زبانزد کاروان ها و مردمان شهرها و دیارها بود بر خلیفه پوشیده مانده، که به سخن چینی ایادی اموی و نقل های واهی و ضدونقیض درباره او گوش داده است؟! (۱)

ص: ۴۳

---

۱- درباره عامربن قیس و تهمت هایی که به او زدند ر. ک؛ طبری ۵/۹۱، ابن عساکر ۷/۱۶۷ و جز آن.

## تبعید عبدالرحمن جمحی

او از کسانی است که، خلیفه او را تبعید کرد. گفته اند وقتی عثمان، خمس غنائم افریقا را به مروان داد؛ عبدالرحمن، شعری سرود و خلیفه او را بدان سبب در خبیر زندانی کرد. او در آنجا هم شعری سرود و فرستاد: به علی و عمار برسانید که آن دو بر راه درستی هستند. علی آن قدر باعثمان سخن گفت تا او عبدالرحمن را از زندان آزاد کرد، به شرط آن که در مدینه نماند و در قلعهٔ قموص، فرود آید، باز شعری فرستاد به این مضمون: اگر علی (علیه السلام) نبود که خدا به یاری او مرا از غل و زنجیر، نجات داد امید به کسی نداشتم که از دستان من این بند بگشاید، جانم به قربان علی (علیه السلام) که مرا از دست بی دین و ناسپاسی خلاصی بخشید...

عبدالرحمن در صفین همراه با علی (علیه السلام) بود و در آن روز گفت:

اگر مرا بکشید من پسر حنبل هستم، من هستم که در میان شما کلمه «نعثل» (عثمان را) به زبان آوردم. (۱)

### خلیفه، علی (علیه السلام) را تبعید می کند!

شاید بحث گسترده درباره آنچه بین عثمان در زمان خلافت خود و علی (علیه السلام) رخ داده، به درازا کشد و موجب خدشه دار شدن عواطف گردد و ما از طرح برخی کلمه های گزنده و

ص: ۴۴

نیش دار، که خلیفه نسبت به علی (علیه السلام) بر زبان رانده، بزرگوارانه درمی گذریم، جز آنچه ضرورت تاریخ نگاری مسئولانه، ایجاب می کند.

آیا برای انسان کاملی که برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، رو به خدا کرده و نیکوکار است و به قرآن و تمام آنچه خدا نازل فرموده، ایمان دارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تصدیق کرده و سال ها در کنار او، خانه به خانه زیسته است و او برتری های امیر مؤمنان را به صراحت به زبان آورده و از روحيات و خلیقات کریمه اش آگاهی داشته است و بارها از دفاع و حمایت علی از دین حنیف، سپاس گزاری به عمل آورده است، آیا برای چنین انسان کاملی، شایسته است گفته شود: «چرا مروان تو را ناسزا نگوید که تو در نزد من، برتر از او نیستی!»<sup>(۱)</sup> همان مروان رانده شده رسول خدا و فرزند رانده شده، نفرین شده و پسر نفرین شده؟!

یا سخن نیشدار عثمان که گفت: به خدا سوگند! ای ابا الحسن نمی دانم مرگ تو را آرزو کنم یا حیات و زندگانی تو را یا کلام دیگر که گفت: تو از عمّار بهتر نیستی! و به تبعید، از او سزاوارتر باشی،<sup>(۲)</sup> یا آن کلام درشتی که تاریخ نگاران دوست نمی دارند آن را یاد کنند. ما نیز سکوت کرده از آن درمی گذریم.<sup>(۳)</sup>

ص: ۴۵

---

۱- رک؛ الغدیر ۸/۳۰۲ درباره مروان و ۲/۲۰۱۸، الفتنه الکبری ۱۶۵/.

۲- الفتنه الکبری ۱۶۵/.

۳- الغدیر ۸/۲۹۸ در تبعید ابوذر.

افزون بر این خلیفه، علی (علیه السلام) را چندین بار از مدینه و از خانه و کاشانه خود دور می کند. توسط ابن عباس پیغام می دهد که علی باید به ینیع برود تا نه او غصّه ما خورد و نه ما غصّه او.

آیا کسی نیست از این خلیفه پرسد: چه چیزی موجب شده این امام معصوم و پاک از خطا و لغزش، مستحق تبعید شده است؟ آیا به زعم خلیفه، علی (علیه السلام) هم کمونیست و سوسیالیست بوده آنگونه که به ابوذر تهمت زدند. یا سخن ناراستی گفته چنان که عمّار و ابن مسعود بدان متهم شدند، آیا به پندار خلیفه، علی (علیه السلام) شایسته آن ناسزاها و اهانت ها بوده که امثال آن را به عمّار، مورد ستایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، نیز گفته است، یا به گمان او، علی (علیه السلام) همانند کعب بن عبهده پارسای شایسته، شعبده باز بوده است؟! یا به تهمت هایی که به آموزگاران قرآن در کوفه، زدند و به شام تبعیدشان کرد، متهم بوده است؟!

حاشا که پسر عمو و داماد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لغزشی قوی و عملی داشته باشد. و حاشا که آن مردمان تبعید شده و صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و تابعین نیکوکار، اهل آن تهمت ها و نسبت ها باشند. تنها می توان گفت که این برگزیدگان نیکوکار و آمران به معروف و ناهیان از منکر علی (علیه السلام) را پناهگاه خود می دانستند و او خشم خلیفه را از آن ها، برمی گردانید و مانع از



آن می شد که در حق آن صالحان و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم خطرناکی بگیرد.

(و الله يدافع عن الذين آمنوا و انه على نصرهم لقدير)

و خدا از مؤمنان دفاع می کند و خدا به یاری شان تواناست.

وانگهی معقول نیست، ستمگر و یاغی به علی پناهنده شود، بلکه امیر مؤمنان تنها از افراد صالح و رشد یافته و مبارز علیه ظلم و ستم، حمایت می کند. مولای ما سرپرست اهل ایمان و امیر نیکان، پیشوای پیشانی سفیدان، و رهبر پارسایان و سرور مسلمانان است. چون او به قول پیامبر راستگو سرپرست مؤمنان و امیر نیکان و پرهیزکاران است.

پس چرا وجود مولای ما امیر مؤمنان بر خلیفه گران آمد که می خواست از آن خلاصی یابد و او را از مدینه به ینبع تبعید نماید. در حالی که وجود او لطفی است از سوی خدای سبحان بر همه امت، به خصوص محیطی که در آنجا سایه می گسترد و بر آن گام می نهاد.

آری حضور علی (علیه السلام) در آن روزگار بر کسانی سنگین بود که می خواستند با آسایش خط ناراست شیطانی خود را دنبال کنند و اموال مسلمانان را غارت نمایند و صدای کسی در نیاید به خدا سوگند همین سخنان گزنده خلیفه در حق امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و اهانت های او به وی، مردمان رذل بنی امیه را دل و جرأت بخشید که نسبت به او زبان دراز کنند؛ که خلیفه خود، نخستین

کسی بود که چنین وضعی را پیش آورد و دو لنگه در را در آن جامعه اسلامی گشود و با کوچک کردن مقام او به سفلگان عرب و ستمگران بنی امیه جسارت داد. در زمان های پسین نیز حاکمان اموی بر آن اصل گام برداشتند و آن انسان اسوه و نمونه را آشکار ناسزا گفتند.

بی گمان کسانی که خدا و رسول او را آزار می رسانند. خدا در دنیا و آخرت لعنت شان کرده و عذاب خوارکننده ای برای شان فراهم فرموده است. (۱).

### آیه ای در باره خلیفه

نقل کرده اند که عثمان صدقه می داد و در راه خیر احسان می کرد. برادر رضاعی او عبدالله بن ابی سرح به او گفت: این چه کاری است که تو می کنی؟ نزدیک است چیزی برای خود باقی نگذاری؟ عثمان در جواب گفت: من گناهان و خطاهایی دارم و با این کار می خواهم رضای خدا را بطلبم و آمرزش او را امید دارم. عبدالله گفت: این شتر را با پالان او به من بده و من همه گناهان تو را بر گردن می گیرم. عثمان نیز چنین کرد و بر آن، گواه گرفت و از برخی صدقه ها و احسان ها، دست نگاه داشت.

خدای متعال این آیات را نازل، و فرمود:

ص: ۴۸

آیا دیدی آن را که [از جهاد] روی بتافت و اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. آیا علم غیب نزد اوست و می بیند؟ (۱)

واحدی و ثعلبی نیز گفته اند: آیات مزبور در حق عثمان نازل شده و اشاره به فرار او در میدان احد است. (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: از پسر ابی سرح عجیب نیست، تعجب از خلیفه مسلمین است که چنان خرافه را می پذیرد، گویا نشنیده که قرآن می فرماید:

هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی کشد. (۳)

عثمان بر چنان کاری گواه هم گرفت گویا حساب و کتاب در روز قیامت به دست پسر سرح است. خداوند فرمود:

کسانی که کفر ورزیدند به مردمانی که ایمان آوردند گویند: به دنبال راه ما باشید، گناهان شما را بر دوش می کشیم در حالی که آن ها، به دوش کشنده هیچ گناهی از ایشان نیستند و اینان به طور یقین دروغ گویان اند و البته بار سنگین خود را همراه با بار سنگین آنان حمل کنند و در روز قیامت از آنچه به دروغ می گفتند، سؤال شوند. (۴)

آری پسر ابی سرح برادر رضاعی خلیفه، اگر به حکم عدالت، بار گناهی را به دوش کشد، همین گناه جرئت به خدا و کوچک

ص: ۴۹

---

۱- نجم/۳۳-۳۵.

۲- اسباب نزول واحدی/۲۹۸ و...

۳- انعام/۱۶۴.

۴- رک؛ نساء/۲۳ و ۱۱۱؛ زلزله ۷ و ۸؛ مدثر/۳۱۱؛ غافر/۱۷؛ جاشیه/۲۲.

شمردن آتش قهر و غضب الهی است که برادرش را از صدقه و احسان بازداشته است، نه گناهان عثمان که او در گذشته یا حال انجام داده و بالاتر از همه، بی اطلاعی خلیفه از آیات قرآن کریم و پذیرفتن پیشنهاد پسر ابی سرح و بخشیدن شتر خود به اوست و حتی گواه گرفتن از مردم به آن کار بی خردانه و بها دادن به آن سخن مسخره پسر ابی سرح و بالاتر از همه، آن که وقتی خویشاوندان پدری خلیفه، همین ابن ابی سرح و دیگران، حکومت را به دست گرفتند؛ همانند شتری گرسنه که بر علف بهاری افتد، اموال مسلمانان و بیت المال را حیف و میل کردند.

### **خلیفه نمی داند چگونه از آتش خلاصی یابد؟**

ابن عساکر نقل می کند: عمر بر عثمان بن عفان گذر کرد و سلام گفت و جوابی نشنید. نزد ابوبکر آمد و گفت ای خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، پس از رسول خدا چه مصیبتی رخ داده؟ ابوبکر پرسید: چه شده؟ عمر گفت: بر عثمان گذشتم و سلام کردم و او جواب سلام مرا نداد. ابوبکر دست عمر را گرفت و هر دو نزد عثمان آمدند و سلام گفتند او جواب سلام آن ها را داد. ابوبکر گفت: عمر نزد تو آمده و سلام گفته و تو جواب نداده ای؟ عثمان گفت: به خدا سوگند من او را ندیده ام. ابوبکر پرسید: چه فکری تو را مشغول کرده بود؟ عثمان گفت: در این اندیشه بودم که ما از رسول خدا جدا شدیم و از او نپرسیدیم که راه خلاصی از آتش چیست؟ ابوبکر گفت: به

خدا قسم من از رسول خدا پرسیدم. عثمان گفت: پس به ما همه چیز بده و غم و غصه بزدای. ابوبکر گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به رشته محکم، لا اله الا الله، چنگ بزید. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عصر رسالت و از بدو بعثت تا لحظه وفات، هر شب و روز کلمه توحید را مطرح می فرمود و این که تنها مایه نجات از آتش و یگانه وسیله رهایی از هلاکت کلمه «لا اله الا الله» است و عروه الوثقی، همان است که باید به آن چنگ زد. (۲) و فرمود: هر کس به یگانگی خدا شهادت دهد و رسالت مرا بپذیرد خدا آتش را بر او حرام کند و ده ها روایت دیگر. (۳)

اما چه باید کرد؛ گویا گوش خلیفه سنگین بوده یا در اصل به آن، بها نداده است.

### ترک تکبیر در نماز

عمران بن حصین می گوید: در پشت سر علی (علیه السلام) نماز می خواندم که به یاد نماز با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دو خلیفه افتادم. او (علی علیه السلام) هر وقت سر بر سجده می نهاد و هر گاه سر از رکوع بلند می کرد، تکبیر می گفت از ابو نجید پرسیدم اول کسی که تکبیر را ترک کرد که بود؟ گفت: عثمان چون سَنَسْ

ص: ۵۱

۱- تاریخ، ابن عساکر ۲/۵۸.

۲- رک؛ لقمان ۲۲؛ بقره ۲۵۶ و ۸۲.

۳- تاریخ، بخاری ۴/۱۴، قسمت دوم.

بالا رفته و صدایش ضعیف شد، تکبیر را رها کرد.<sup>(۱)</sup>

## نتیجه این سخنان

تاریخ نگاران درباری خلافت به وظیفه علمی و اخلاقی خود عمل نکرده و بر اساس تمایلات نفسانی و حبّ و بغض، قلم زده و دچار تحریف و حذف و سانسور شده اند. برای مثال، طبری در بیان حرکت مصری ها و فرود آمدن آنان در «ذی خشب»، به نقل از واقعی می نویسد: در اینجا کارهایی فراوان رخ داده که برخی گذشت و از یاد برخی دیگر، روی گرداندم و خوش نداشتم که کارهای زشت و ناپسند را بیاورم.<sup>(۲)</sup>

در جای دیگر می نویسد: بسیاری از چیزهایی را که کشندگان عثمان، آن ها را بهانه قتل وی قرار دادند، یاد کردیم و از یاد برخی در جایی دیگر نیز می نویسد: بین محمد بن ابی بکر و معاویه نامه نگاری هایی به عمل آمده، خوش ندارم آن ها را بیاورم که توده مردم تاب شنیدن آن ها را ندارند.

ابن اثیر نیز در تاریخ خود می نویسد: بسیاری از اموری را که مردم آن ها را وسیله ای برای قتل عثمان قرار دادند، به عللی، رها کردیم.<sup>(۳)</sup>

ص: ۵۲

---

۱- مسند، احمد ۴/۴۲۸-۴۴۴، این بحث را در الغدیر ۱۰/۲۰۵ بخوانید.

۲- تاریخ، طبری ۵/۱۰۸ و ۱۱۳ و ۲۳۲.

۳- الکامل ۳/۷۰.

ابن کثیر دمشقی می نویسد: عثمان در سال (۳۳ هـ) برخی از اهل بصره را از این شهر به شام و مصر تبعید کرد، به عللی که به او، چنین اجازه ای را می داد. آنان مردم را بر خلیفه می شوراندند و دشمنان را در پائین آوردن مقام و منزلت او، جرئت می بخشیدند. آنان در این کار ستمکار بودند و خلیفه، نیکوکار و بر راه درست حرکت می کرد. (۱)

در فرازی دیگر می نویسد: کارهایی پیش آمده که به کمک خدا آنچه ممکن باشد می آورم. سپس آنچه را که باب میل او و برابر ذوقش بوده، یاد کرده و جز زنجیره ای از دروغ ها چیزی دیگر نیاورده است. (۲)

دکتر فرید رفاعی نیز می نویسد: آنچه از ما انتظار می رود آنست که نظرمان را درباره خلیفه آشکار سازیم. او صحابی بزرگی است و در گردآوری قرآن و جز آن، اثری ماندگار دارد. او دینداری باگذشت بوده، که هیچ شبهه ای در آن نیست و ما نباید توقع داشته باشیم که مردم از دیدگاه قشری و بی رغبتی به دین بنگرند و از ما مطلوب نیست که ضعف حکومت عثمان را اثبات کنیم؛ بلکه مطلوب آن است که حوادث را با اختصار گزارش کنیم و در زنجیره این رخدادها و بررسی آن ها باید آنچه را که تعرض به آن مجاز است، به یاد آوریم و سپس برخی از

ص: ۵۳

---

۱- البدائ و النهایه ۷/۱۶۶.

۲- البدائ و النهایه ۷/۱۷۷.

آنچه را یعقوبی در انتقاد بر عثمان یاد کرده و به همان روایت طبری- از سرّی دروغ پرداز، از شعیب ناشناس، از سیف رها شده و از نظر افتاده، متهم به کفر و الحاد- رسیده است.

علّامه امینی می نویسد: ما تنها به نمونه هایی از سخن و عملکرد عثمان برای آشکار ساختن روحیات او و بهره او از علم و تقوی سخن رانندیم. حال مجموعه هایی از موضع گیری های معاصران او را ذکر می کنیم. به موضع گیری های علی (علیه السلام) می پردازیم.

### برخی سخنان علی بن ابی طالب درباره عثمان و عملکرد او

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست حدیث در این زمینه آورده است که برخی را یاد می کنیم:

پس از قتل عثمان فرمود: اگر امر به قتل او کرده بودم، قاتلش بودم؛ و اگر از این امر باز می داشتم، یاورش بودم. یعنی هیچ یک از دو گروه را بر دیگری برتری نیست. در بیان حال خلیفه و شورشیان نیز فرمود: او تبعیض به ناحق قائل شد و شما نیز از آن امر ناراضی بودید و نارضایتی خود را آنگونه که باید بروز ندادید؛ و خداوند برای هر دوی شما قانونی دارد که به اجرا درخواهد آورد. (۱)

آنگاه که خلیفه او را به ینبع تبعید کرد خطاب به ابن عباس

ص: ۵۴



فرمود: او مرا چون شتری آبکش درآورده که مدام بروم و بیایم. آنقدر از او دفاع کردم که بیم آن دارم که در بارگاه الهی گنه کار باشم. (۱)

بر فراز منبر این گونه از عثمان یاد کرد: به خدا سوگند، نه او را کشتم، و نه در کشتنش یاری رساندم، و نه از آن ناراحت شدم. (۲)

نقل است از قول عمار یاسر که حضرتش فرمود: در قتل او نه ناراحت شدم و نه خوشحال؛ نه ترغیب به قتلش کردم و نه از آن بازداشتم. (۳)

روایت است از عبدالرحمن بن عبید (۴) که معاویه پس از قتل عثمان، هیئتی نزد علی فرستاد که شهادت بر مظلومیت خلیفه دهد و او نیز چنین گواهی نداد. آنان گفتند ما از کسی که بر مظلوم کشته شدن خلیفه گواهی ندهد، بیزاریم. آنگاه امام این آیه را تلاوت فرمود: البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران - چون پشت بگردانند - نمی توانی بشنوانی؛ و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسلمانند، نمی توانی بشنوانی. (۵)

درباره عثمان فرمود: حق گران، اما شفا بخش؛ و باطل

ص: ۵۵

---

۱- نهج البلاغه ۱/۴۶۸.

۲- انساب الاشراف ۵/۹۸.

۳- انساب الاشراف ۵/۱۰۱.

۴- کتاب صفین ۲۲۷/؛ تاریخ طبری ۶/۴؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۱۲۵.

۵- نمل ۸۱-۸۰/

سبک، اما بلاخیز است. اگر با تو صادقانه سخن گویند، بر آشوبی، و اگر لب به دروغ باز کنند، خوش می آید. (۱)

در جواب معاویه که او را متهم به خودداری از بیعت با خلفا و حسادت به آنان و اقدام به جنگ مسلحانه با آن ها کرده بود، می نویسد: پناه بر خدا از جنگ مسلحانه اگر چنین کرده باشم، اما اینکه از آن ها دلی خوش نداشتم، هرگز از این موضع خویش عذر نخواسته و باز نخواهم گشت. و تو می دانی که او چگونه عمل کرد و مردم با او چه کردند... (۲)

علی بر منبر فرمود: به خدا سوگند او (عثمان) گناهای را که اینان مرتکب می شوند، تا قیامت به دوش خواهد کشید. (۳)

امیر مؤمنان در جواب اشعث که او را ترغیب به عمل عثمان می کرد، فرمود: عمل او ننگین و مربوط به فردی سست عنصر و عقلی ناکارآمد است. (۴)

آنگاه که مالک اشتر را به ولایت مصر منصوب می کرد خطاب به اهالی مصر شرایط پیش از خلافتش را این گونه نوشت: هنگامی که به فرمان خدا عمل نمی شد و حق پایمال گشته و حاکمیت رنگی از اسلام نداشت و به دستور و شیوه اسلامی عمل نمی شد. (۵)

آنگاه که یکی از مردم شکایت خود را از عثمان به وی

ص: ۵۶

---

۱- انساب الاشراف ۵/۴۴.

۲- صفین ۱۰۲/؛ عقد الفرید ۲/۲۸۶؛ نهج البلاغه ۲/۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۰۹.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۷۹.

۴- نهج البلاغه ۲/۶۳؛ تاریخ طبری ۶/۵۵.

۵- شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۷۸.

عرضه داشتند به او فرمود: ... آنچه ما از سنت پیامبر در اداره جامعهٔ مسلمین دیده ایم، تو نیز دیده ای و شنیدنی ها را شنیده ای و مصاحب پیامبر بوده ای؛ خلفای پیشین نیز بیش از تو در اجرای قانون اسلام موظف نبوده اند و تو در خویشی با پیامبر، به سبب دامادی او، از آنان پیشی؛ پس خدا را در نظر گیر، و رفتارت را مراقبت کن. به خدا سوگند که تو هرگز آگاه و بینا نخواهی شد، که هر آنچه باید دیده ای و آگاهی؛ بدان که برترین بندگان نزد کردگار، پیشوای عادل است که آگاه بر دین بوده و دیگران را نیز آگاه گرداند و سنت گرامی پیامبر را پیاده سازد... (۱)

در خطبه شقشقیه فرمود: ... آنگاه سومین برخاست و به همراهش بنی امیه همچون شتری که در میان علف های نارس بهاران به چرا رها شده، به بلعیدن بیت المال درآمدند تا کارش به سستی گرایید و اعمالش او را از پای درآورد... (۲)

### سخنان عایشه دختر ابی بکر

علامه امینی (رضی الله عنه)، سخنان ام المؤمنین عایشه را دربارهٔ عثمان، که شامل بیست و دو گزارش با ذکر منابع است آورده که از آن جمله است: به هنگام محاصرهٔ عثمان، عایشه قصد زیارت

ص: ۵۷

---

۱- نهج البلاغه ۱/۳۰۳؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۶۳؛ تاریخ، ابن کثیر ۷/۱۶۸.

۲- نهج البلاغه /خ؛ ۳.

خانه خدا کرد. مروان بن حکم با عده ای آمدند و گفتند اکنون موقع سفر نیست، خلیفه در محاصره می باشد عایشه نپذیرفت و مروان با خواندن شعری به او کنایه زد:

قیس شهرها را بر ضدّ من به آتش کشید وقتی شعله ها بالا رفت او راه خود را پیش گرفت.

عایشه گفت: ای آنکه با خواندن شعر به من کنایه می زنی، به خدا قسم دوست داشتم بر پای تو و دوست (عثمان) که برای تو مهمّ است سنگ بزرگی بسته می شد و به قعر دریا انداخته شده بودید.

همچنین عایشه به ابن عباس که در آن سال، سرپرست حاجیان بود، گفت: ای عباس خدا به تو عقل و هوش و بیان داده مبادا از این طاغوت یاغی (عثمان) حمایت کنی.

عایشه در مکه خبر قتل عثمان را شنید؛ دستور داد در مسجدالحرام چادری برایش به پا کنند. گفت: همان طور که ابوسفیان برای قوم خود در روز بدر نکبت آفرید، امروز عثمان برای قوم خویش مصیبت به بار خواهد آورد.

عایشه در مکه اخبار مدینه را دنبال می کرد از شخصی به نام اخضر پرسید: مردم چه کردند؟ او گفت عثمان مردمان مصر را کشت: عایشه گفت: انا الله... او کسانی را که حقشان را می خواستند و منکر ظلم بودند، کشت؟! ما به این کار خوشنود نیستیم. از قضا، شخصی دیگر آمد و عایشه از او

پرسید مردم چه کردند؟ او گفت مردمان مصر، عثمان خلیفه را کشتند. عایشه گفت: شگفتا! اخضر، مقتول را قاتل پنداشته بود!

در جریان شرابخواری ولیدبن عقبه، گواهان به عایشه پناه بردند. عثمان از حجره عایشه سخنان تندی شنید و گفت: این از دین برگشته ها و تبهکاران عراق، پناهگاهی غیر از خانه عایشه نیافتند؟ عایشه کفش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بالا برد و گفت سنت صاحب این کفش را رها کرده ای!

او زمانی که رفتار تند عثمان را با عمّار یاسر شنید به خشم آمد و رشته مو و کفش و جامه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشان داد و گفت: چقدر زود سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کردی. عثمان به اندازه ای عصبانی شده بود که نمی دانست چه می گوید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) زمانی که به بصره نزدیک شده بود. در نامه ای نوشت: ... ای عایشه تو با نافرمانی خدا و رسول او از خانه ات بیرون آمدی و چیزی را دنبال کردی که به تو ارتباطی ندارد. تو مدعی اصلاح بین مسلمانان هستی، به من پاسخ بده زن و لشکرکشی و آشکار گشتن در برابر مردان یعنی چه؟! و با اهل قبله درافتادن و خون های گرم را ریختن یعنی چه؟! وانگهی تو می پنداری خواهان خون عثمان هستی، اول: عثمان از بنی امیه است و تو از قبیله تیم؛ دوم: مگر تو خودت دیروز در میان اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی گفتی: نعل را

بکشید خدا او را بکشد که کافر و ناسپاس شده است. ای عایشه تقوا پیشه کن و راه خانه ات را در پیش گیر و پرده نشین باش.

محمد پسر طلحه که مردی عبادت پیشه بوده در سؤال از وی درباره کشتن عثمان به سه تن اشاره کرد و آن جوان پرسنده در چند بیت شعر چنین سرود:

از پسر طلحه راجع به کسی که در شهر مدینه کشته شد و مقبور نگردید، (عثمان) پرسیدم. او گفت سه گروه او را کشتند و اشک از چشمان او ریخت. یک سوّم مسئولیت قتل، بر آن بانوی کجاوه نشین (عایشه) است، و یک سوّم هم بر عهده آن مرد سوار بر شتر سرخ (طلحه) و یک سوّم بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتم درباره دو نفر اول راست گفتمی و اما در مورد شخص سوّم سخت اشتباه کردی!

عایشه جریان عثمان را دنبال می کرد از شخصی به نام ابن ام کلاب، پرسید چه شد؟ او گفت: مردم عثمان را کشتند، پرسید بعد چه شد او گفت هشت روز گذشت و کار به بهترین شکل سامان یافت، مردم با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیعت کردند. عایشه گفت: ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت؛ مرا برگردانید او به مکه برگشت و گفت: به خدا قسم! عثمان مظلومانه کشته شد. من خواهان خون او خواهم بود. پسر ام کلاب گفت: به خدا سوگند تو خود اولین کسی

بودی که درباره او حرف می زدی. عایشه گفت: او را پس از توبه کردن، کشتند و ابن ام کلاب اشعاری بدین مضمون سرود:

آغاز امر از تو و دگرگونی ها هم از تو است. بادهای سوی تو و باران نیز از تو است. تو به قتل آن پیشوا (عثمان) فرمان دادی و به ما گفتی او کافر شده است. فرض کن ما در کشتن او فرمان از تو بردیم، پس کشته او در نزد ما کسی است که فرمان داده است؛ البته با کشتن او نه آسمان بر زمین افتاد و نه آفتاب و ماه گرفت. مردم با مردی صاحب فکر و هوش، بیعت کردند که تیرگی ها، کژی ها را می زداید و جامه جنگ بر تن پوشیده نبرد می کند. آن کس که وفا کرد، مانند کسی نیست که فریبکاری و بی وفایی نمود.

ابن عساکر نیز می گوید: مردم شام درباره عایشه و قتل عثمان، سخنانی داشتند. به آنان گفته شد: مثل شما و عایشه مثل چشم است که درد کند و اذیت نماید؛ نمی شود آن را درآورد که باید مدارا کرد و ساخت. عایشه مردم را به قتل عثمان تشویق می کرد و آرزوی خلافت برای طلحه داشت. اما پس از بیعت مردم با علی (علیه السلام) مظلومیت عثمان را فریاد کرد و با افسوس می گفت: هرگز قدرت به تیم بر نمی گردد. شخصی از سعدبن ابی وقاص پرسید: عثمان را که کشت؟ او در جواب گفت: او را شمشیری کشت که عایشه آن را بر آهیخت

و طلحه آن را تیز کرد و علی بن ابی طالب آن را زهرآگین ساخت.

عایشه پس از جنگ جمل به مدینه بازگشت. مغیره بن شعبه به دیدار او آمد. عایشه گفت: اگر روز جمل بودی، می دیدی که تیری به کجاوه من اصابت کرد و حتی به پوست تن من خورد. مغیره گفت: ای کاش آن تیر شمارا می کشت تا کفاره گناهانی باشد که تو درباره عثمان داشتی و مردم را به قتل او بر می انگیختی. عایشه عثمان را قبل از کشته شدنش نعتل، شیخ احمق، یهودی مفلوک، می نامید. ولید می گوید: نعتل در لغت، در معنای کفتار نر است.

عایشه پس از قتل عثمان، بر او رحمت می فرستاد و می گریست. عمار یاسر به او گفت تو دیروز مردم را به کشتن او ترغیب می کردی، امروز برایش اشک می ریزی و گریه می کنی؟! (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) در دنباله این بیست و دو گزارش می نویسد: این سخنان افزون بر نقطه نظرهای عایشه درباره

ص: ۶۲

---

۱- رک؛ طبقات، ابن سعد ۵/۲۵، چاپ لیدن؛ الانساب، بلاذری ۵/۷۰ و ۷۵ و ۹۱؛ الامامه و السیاسه ۱/۴۳ و ۴۶ و ۵۷؛ تاریخ طبری ۵/۱۴۰ و ۱۶۶ و ۱۷۲ و ۱۷۶؛ عقد الفرید ۲/۲۶۷ و ۲۷۲؛ تاریخ ابن عساکر ۷/۳۱۹؛ تاریخ ابی الفداء ۱/۱۷۲؛ شرح ابن ابی الحدید ۲/۷۷ و ۵۰۶؛ نهاییه، ابن اثیر ۴/۱۶۶؛ اسد الغابه ۳/۱۵؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۸۷؛ حیات الحیوان ۲/۳۵۹؛ سیره حلبی ۳/۳۱۴؛ لسان العرب ۱۴/۱۹۳؛ تاج العروس ۸/۱۴۱.



عثمان، درس هایی آموزنده برای ما دارد و از آن ها بر می آید که عایشه، عثمان را شایسته مقام خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست و در دشمنی اش با عثمان به آنجا رسید که مرگ و زوال او و مروان را از روی صفحه زمین، آرزو کرد و برای مخالفت با او، آثار مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای مردم نشان داد و به تحریک آنان پرداخت. «و آن، نتیجه عملکرد دستان خود او بوده و خدا بر بندگانش ظلم کننده نیست.»

هدف عایشه از همه آن گفتارها و رفتارها این بود که خلافت و زمام داری به طلحه برسد. اما چون دید مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند و خلافت پیامبر، علوی شد و جایگاه شایسته خود را پیدا کرد که با هواهای عایشه نمی ساخت، سپر را برگرداند، آن سخنان را گفت و آن رفتارها را از خود بروز داد و حتی هشدارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر پارس کردن سگان حوآب را نیز ارج نهاد.

### **عبدالرحمن بن عوف**

عبدالرحمن، عضو شورای شش نفری و صحابی بدری و از ده نفری است که گویند به بهشت بشارت داده شده است. او پس از شهادت ابوذر در ربنده با علی (علیه السلام) گفت و گویی داشته و کارهای عثمان را با هم در میان گذاشتند. علی (علیه السلام) فرمود: اینها همه کار تو بود. عبدالرحمن گفت اگر خواستی شمشیر به دست گیر و من هم شمشیرم را می گیرم که او (عثمان)، به قولی

که داده بود مبنی بر عمل به قرآن و سنت وفا نکرد، و مخالفت ورزید. من نیز تا زنده ام با او سخن نخواهم گفت. عثمان در بیماری او به عیادتش رفت. عبدالرحمن روی به دیوار کرد و با او سخن نگفت.

عبدالرحمن وصیت کرد که عثمان بر وی نماز نگذارد. یک وقت شترانی از باب زکات به عثمان آورده بودند و او آن ها را به برخی از فرزندان حکم بخشیده بود. این موضوع به گوش عبدالرحمن بن عوف رسید او به کمک عده ای آمد و همه را پس گرفت و در حالی که عثمان در خانه اش نشسته بود، آن ها را میان مردم قسمت کرد. عثمان قصر می ساخته و بدان مناسبت مردم را سور مفضیلی داد که عبدالرحمن بن عوف در میان دعوت شدگان بود و عبدالرحمن تا کاخ و آن طعام را دید گفت: ای پسر عقیان ما آنچه را مردم درباره تو می گفتند تکذیب می کردیم، اکنون راست دیدیم. من از آن بیعتی که با تو کردم، به خدا پناه می برم. عثمان عصبانی شد و به غلام خود گفت عبدالرحمن را بیرون کنند و دستور داد کسی با او همنشینی نکند. شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه می نویسد: عبدالرحمن با عثمان قهر بود تا از دنیا رفت.

در شورای شش نفره عبدالرحمن به علی (علیه السلام) پیشنهاد بیعت داد به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش دو خلیفه پیشین و علی (علیه السلام) پذیرفت. او همین پیشنهاد را به عثمان کرد و او پذیرفت. در اینجا چند سؤال مطرح است.

شرط رعایت روش دو خلیفه در امر خلافت چه صیغه ای است؟ آیا روش آن ها با سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر بوده یا نه؟ در صورت نخست، آن شرط زائدی است و مبنای خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جز کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیز دیگر نیست، و در صورت دوّم: بر هر مسلمانی واجب بوده به مخالفت برخیزد. پس شایسته آن بود که بر عثمان مخالفت با سنت را عیب گیرند، نه چیز دیگر. وانگهی او به روش خلیفه دوّم هم عمل نکرد، آنگاه که خویشاوندان پدری خود را بر همه مقدم داشت. عبدالرحمن نیز به او ایراد گرفت و عثمان گفت: عمر در راه خدا از خویشاوندانش می برید و من برای خدا با خویشاوندانم می پیوندم و صله می کنم! و عبدالرحمن با عثمان تا زنده بود آشتی نبود و برخی افراد متعصب عذرهایی در این خصوص تراشیده اند که خنده آور است.

به یقین در روز قیامت از آنچه دروغ گفتند سؤال خواهند شد. (۱)

در آن روز عذرخواهی کسانی که ستم کرده اند، پذیرفته نخواهد شد و بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی شود. (۲)

ص: ۶۵

---

۱- عنکیوت / ۱۳.

۲- روم / ۵۷.

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند به بهشت بشارت داده شدند.

مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) وضعیت طلحه را در برابر قتل عثمان اینگونه بیان می کند: به خدا سوگند، طلحه، شتابزده خونخواهی عثمان را مطرح کرد مبادا خود او تعقیب شود که متهم بود و در مدینه کسی به اندازه طلحه، مردم را به قتل عثمان تحریک نمی نمود.

به هنگام محاصره عثمان، علی (علیه السلام) به طلحه فرمود آن جماعت را از عثمان برگردان. طلحه گفت به خدا سوگند تا بنی امیه تاوان پس ندهند، چنین نمی کنم.

عثمان از طلحه، پنجاه هزار، طلبکار بود. طلحه آمد و گفت پول شما آماده است، بگیرید. عثمان گفت: ای ابا محمد! آن پول از آن تو باشد و به تو بخشیدم. عثمان در روزهای محاصره می گفت این تحریکات طلحه، سزای آن نیکی های من به وی است.

ابن عباس نزد عثمان آمد و ساعتی باهم گفت و گو کردند و بعد عثمان دست ابن عباس را گرفت و به سخنان مردم در اطراف خانه، گوش دادند. برخی می گفتند، منتظر چه هستید و برخی دیگر می گفتند شاید برگردد و توبه کند. در این میان طلحه سر رسید و سراغ ابن عدیس را گرفت و با او درگوشی صحبتی کرد. پسر عدیس رفت و به یارانش گفت مگذارید

کسی به خانه عثمان وارد و یا از آن خارج شود. عثمان گفت این، دستور طلحه بود.

روزی که عثمان کشته شد، طلحه نقاب بر چهره بسته بود و خود را از دید مردم می پوشانید و به راهنمایی او برخی انصار از دیوار خانه عثمان بالا رفته و از پشت بام وارد شده و او را کشتند. به هنگام محاصره عثمان، علی (علیه السلام) در خیبر بود، تا رسید، عثمان او را طلبید آنان با هم صحبت هایی کردند. بعد علی (علیه السلام) به خانه طلحه که پر از جماعت بود، آمد و پرسید ای ابا محمد این کارها چیست؟

طلحه گفت: ای علی، کار از کار گذشته است.

در محاصره عثمان، طلحه از همه بیشتر تلاش می کرد و می گفت تا به خانه عثمان طعام و آب می رسد عثمان مشکلی نخواهد داشت و او مانع از بردن آب به خانه عثمان شد. علی (علیه السلام) از این کار خشمگین گردید و آب به عثمان رسانید. بلاذری در این مورد دو نقل متفاوت دارد.

ابن جاریه انصاری بر طلحه گذر کرد و پرسید کار عثمان به کجا کشید؟ به خدا قسم او را می کشید. طلحه گفت اگر هم کشته شود نه فرشته مقرب کشته می شود و نه پیامبر مرسل.

گاهی عثمان از جلوی جماعتی می گذشت که طلحه هم در میان ایشان بود و سلام می کرد و آنان جواب سلام او را نمی دادند، عثمان می گفت: گمان نمی کردم آن قدر زنده بمانم

که تو طلحه، جواب سلام مرا ندهی.

ابن عساکر می نویسد: مروان بن حکم در جمل حضور داشت با خود گفت فرصت مناسبی است من انتقام عثمان را از کشنده او بگیرم و تیری انداخت و طلحه بدان سبب کشته شد. به ابان پسر عثمان نیز گفت من قاتل پدر تو را کشتم. و عبدالملک بن مروان می گفت: اگر نبود که خود مروان به من خبر داد که طلحه را کشته من احدی از اولاد طلحه را زنده نمی گذاشتم و آن ها را به خون عثمان به قتل می رساندم. موسی پسر طلحه نیز بر ولید وارد شد. او گفت هر وقت تو ای موسی نزد من می آیی تصمیم به قتل تو می گیرم. اما خود مروان به من گفت: طلحه را او کشته است.

پس از کشته شدن عثمان، طلحه تا سه روز مانع از دفن او شد. مردم از علی (علیه السلام) یاری خواستند و سرانجام او را در «حش کوب» که یهود مرده های خود را دفن می کردند، دفن کردند. مسعودی می نویسد: پس از برگشت زبیر، علی (علیه السلام) و طلحه را صدا زد و پرسید: ای ابا محمد! برای چه بیرون آمده ای؟ طلحه گفت: به خونخواهی عثمان. علی (علیه السلام) فرمود: خدا از ما دو نفر آن که را سبب ریختن خون عثمان است، بکشد. (۱)

ص: ۶۸

---

۱- رک: الامامه و السیاسه ۱/۶۰ و ۳۴، مروج الذهب ۲/۱۱، تاریخ طبری ۵/۱۷۹، تهذیب التهذیب ۵/۲۲ و ۲۱، الکامل ابن اثیر ۳/۱۰۴، الریاض، محبّ الدین طبری ۲/۲۵۹، الاصابه ۲/۲۳۰، تاریخ ابن عساکر ۷/۸۴، تاریخ الخمیس، دیار بکری ۲/۲۶۰ الانساب ۵/۷۴ و ۲۶، شرح ابن ابی الحدید ۲/۴۰۴ و ۵۰۶ و نهج البلاغه ۱/۳۲۳ و جز آن ها

عضو شورای شش نفره و یکی از ده تنی که می گویند بهشت به آن ها وعده داده شده است.

در واقعهٔ جمل، علی (علیه السلام) سوار بر اسب به سوی زبیر آمد و او را صدا زد و او آمد و رویاروی ایستادند. علی (علیه السلام) پرسید:

برای چه آمده ای؟ زبیر گفت: تو را شایسته این امر نمی دانم و تو از ما سزاوارتر نیستی. علی (علیه السلام) فرمود: پس از کشته شدن عثمان شایسته نیستم؟ ای زبیر ما تو را از فرزندان عبدالمطلب برمی شمردیم تا پسر بدذات تو، بالغ شد و میان ما و تو جدایی انداخت. علی چیزهای مهمی برای زبیر گفت از جمله فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی بر ما گذشت و فرمود: ای علی این پسر عمه تو در حالی که در حق تو ستم کننده است، با تو می جنگد. زبیر برگشت و گفت من با تو نمی جنگم. نزد پسرش عبدالله آمد و گفت من در این جنگ دارای بینش نیستم. پسرش گفت تو بر بینش بیرون آمده بودی، پرچم های به اهتزاز درآمده پسری طالب را دیدی و از مرگ ترسیدی. زبیر خشمناک شد و غضب از چشمانش برق زد. گفت ای

بیچاره من قسم خوردم که با او نجنم. عبدالله گفت: این برده خود را (سرجیس) را به عنوان کفاره آزاد کن. زبیر او را آزاد کرد و دوباره در صف جنگ ایستاد و علی (علیه السلام) فرمود: تو خون عثمان را از من می طلبی تو او را کشته ای...

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: زبیر قسم خورد که با علی (علیه السلام) نجنم پس از آن که به یاد حدیث نبوی افتاد و حرمت چنان کاری مسلم شد. آیا کفاره دادن حرامی را حلال می کند؛ اما چه باید کرد و سوسه گری های عبدالله فرزند ناخلف او کار خود را کرد.

زبیر می گفت عثمان را بکشید که او دین شما را تبدیل کرد. به او گفتند پسر تو بر در خانه از او حمایت می کند. زبیر گفت از کشته شدن او بدم نمی آید هر چند با کشته شدن پسر من باشد که عثمان، فردا لاشه ای بر صراط است. (۱)

### موضع گیری های مشترک طلحه و زبیر

در زمینه رویداد عصر خلافت عثمان، طلحه و زبیر موضع گیری های مشترکی داشته اند. علامه امینی (رضی الله عنه) به هفده مورد اشاره کرده است:

امیرمؤمنان علی در وصف حال آن ها فرمود:... آنان (طلحه و زبیر) حقی را می جویند که خود رهایش کردند و دم از

ص: ۷۰



خونخواهی کسی می زنند، که خود آن را ریخته اند. آن ها گروه یاغی هستند که عقرب گزنده ناخالصی و ناپاکی، در بین ایشان یافت شود.

درنامه ای به اهالی کوفه نوشتند: من جریان کشته شدن عثمان را برای شما آنگونه خبر می دهم که گویا خود در صحنه حاضر بوده اید: مردم به عثمان ایرادهایی داشتند و من یکی از مهاجران بودم و بیشتر اوقات او را به عذرخواهی از مردم، وامی داشتم و کمتر نکوهش و سرزنشش می کردم. اما طلحه و زبیر ساده ترین روششان، توپیدن و ناآرامی، و ملایم ترین رفتارشان، تندی و خشونت بود.

علی (علیه السلام) از مقابل خانه بعضی از افراد نواده ابوسفیان می گذشت شنید دختری از ایشان با زدن دایره، چنین می خواند: ظلمی که بر عثمان شد از سوی زبیر بود و در کنار او، طلحه نزد ما مسئول تر است. آن دو، آتش فتنه و آشوب را شعله ور کردند و سزاوار است، رسوا شوند.

علی (علیه السلام) فرمود: چه جالب! آن دختر مسئول خون عثمان را نشانه گرفته و به هدف زده است.

ابن عباس می گوید: پنج روز پس از قتل عثمان از مکه به مدینه برگشتم، نزد علی (علیه السلام) رفتم، وارد شده سلام گفتم. پرسید با طلحه و زبیر دیدار داشتی؟ گفتم آن ها را همراه عده ای از قریشیان در «نواصف» دیدم. علی (علیه السلام) فرمود: آنان

(طلحه و زبیر) دست بردار نیستند و خروج می کنند و گویند خون عثمان می طلبیم و خدا می داند که خود آن ها، کشنده عثمان اند.

سعید بن عاص، در «ذات عرق» مروان بن حکم و دار و دسته اش را دید و پرسید: به کجا می روید؟ در حالی که مسئولان خونی که در صدد انتقام آن هستید، سوار بر پشت شتران اند (یعنی طلحه و زبیر). آن دو را بکشید و به خانه های خویش برگردید و خون همدیگر را نریزید. آن ها گفتند ما می رویم شاید همه قاتلان عثمان را بکشیم. سعید با طلحه و زبیر خلوت کرد و گفت اگر شما پیروز شدید، راست بگویید حکومت را به چه کسی وا می گذارید؟ آن دو نفر گفتند: به یکی از دو نفر ما که مردم برگزینند. سعید گفت: شما برای خون عثمان برخاسته اید، آن را برای فرزندان او، دهید. آیا نمی بینید که تلاش من آن است که قدرت از فرزندان عبد مناف بیرون برود؟ او برگشت...

ابن عباس نیز در نامه ای به معاویه در پاسخ نامه او: چنین نوشت: اما طلحه و زبیر، مردم را شوراندند و عرصه را بر عثمان تنگ کردند و پس از آن، بیعت با علی را شکستند و خود به دنبال قدرت بودند و سلطنت می جستند، با آن ها (طلحه، زبیر) به سبب بیعت شکنی جنگیدیم و با تو به سبب ایجاد جنگ داخلی و ستمگری ات، پیکار می کنیم.

حابس پسر سعد بزرگ قبیله «طی» در شام، پسرعمویش را که مرد زباندار و باشکوهی بود و از کوفه بر او وارد شده بود نزد معاویه آورد و گفت: او در مدینه منوره کشته شدن عثمان را دیده است و فردی مورد وثوق است. معاویه گفت: قصه را برای ما بگو. آن مرد گفت آری می گویم:... آن دو (طلحه و زبیر) درباره عثمان جنب وجوش داشتند و دامن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پاک بود و سپس مردم برای بیعت با او مانند پروانگان دورش ریختند. عباها از دوش افتاد، کفش ها از پا درآمد و گم شد و سالخورده ها زیر پا ماندند. دیگر، از عثمان سخنی نبود.

طلحه و زبیر به بصره آمدند، مردم پرسیدند برای چه آمده اید؟ گفتند به انتقام خون عثمان. احسن گفت: سبحان الله! آیا مردم عقل ندارند که بگویند به خدا سوگند جز شما (طلحه و زبیر) کسی عثمان را نکشته است. وقتی عایشه و طلحه و زبیر به بصره آمدند عثمان بن حنیف، ابو الاسود دوثلی را نزد آنان فرستاد. او نزد زبیر آمد و گفت مردم یاد دارند روز بیعت با ابوبکر تو شمشیر کشیده می گفتی برای خلافت کسی شایسته تر از علی بن ابی طالب نیست؛ آن کجا و این کجا؟ او خون عثمان را پیش کشید. ابوالاسود گفت: تو و طلحه، دست به آن کار زدید. ابوالاسود نزد طلحه آمد و او را بر جنگ مصمم دید.

عثمان بن حنیف با یارانش نزد طلحه و زبیر آمدند و با آنان گفت و گو کردند و بیعت با علی (علیه السلام) را به یاد آوردند.

آن‌ها گفتند ما خون خواهی عثمان را می‌خواهیم. پسر حنیف گفت: این موضوع چه ربطی به شما دارد؟ پسرها و پسرعموهایش کجا هستند آنان که به این کار سزاوارتر از شما هستند. آیا شما به علی بن ابی طالب (علیه السلام) حسد بردید که مردم بر او گرد آمدند و شما حکومت را برای خود می‌خواهید. آیا کسی در برخورد با عثمان از شما سرسخت‌تر بود؟ آن‌ها پسر حنیف را ناسزا گفتند و نام مادر او را بردند و زشت‌ترین فحش‌ها را بر زبان راندند.

عمّار یاسر در کوفه سخنرانی کرد و گفت ای اهالی کوفه اگر ماجرا بر شما پوشیده بود؛ لیکن خبرها برای شما آمده... و طلحه و زبیر اولین انتقادکننده و آخرین فرمان‌دهنده بودند و آن دو نخستین کسی بودند که با علی (علیه السلام) بیعت کردند، و چون به هدف نرسیدند، بدون این که چیزی رخ دهد، پیمان شکستند.

مالک اشتر می‌گوید: ای امیر مؤمنان کار طلحه و زبیر و عایشه بر ما روشن است. آن دو، به اختیار بیعت کردند و بدون رویدادی، و به زعم خونخواهی عثمان، پیمان شکستند. پس خود باید قصاص شوند که نخست کسی بودند که مردم را بر ضد او شوراندند. به خدا سوگند از اوّل نقشه داشتند. آن دو را به هم، به راه عثمان می‌فرستیم که شمشیرها بر دوش داریم و دلها در سینه‌ها. و ما امروز همان هستیم که دیروز بودیم.

علامه امینی (رضی الله عنه) می‌نویسد: این گزاره‌های تاریخی که بالغ بر

پنجاه مورد می شود، به وضوح می رساند که آن دو (طلحه و زبیر) اساس فتنه، و شعله ور کننده آتش آشوب بر ضد عثمان بوده اند.

علامه سپس مواردی را به طور مشخص یاد می آورد. (۱)

"به زبان چیزی گویند که در دل هایشان نیست، و خدا بر ایشان احاطه دارد." (۲)

### عبدالله بن مسعود

بخشی از سخنان او درباره عثمان را در صفحات پیشین آوردیم (۳) که او چگونه از عثمان و عملکردهای او، و کار گزارانش، انتقاد می کرد و عراق را با یاد بدعت ها و رسوایی های او برمی آشفت. عثمان هم عبدالله را دستگیر و به شدت بازخواست کرد و حتی با خشونت تمام او را از مسجد بیرون انداختند و استخوان دنده اش را شکستند و چهل ضربه شلاق بر تنش نواختند. ابن مسعود تا آخرین نفس درباره عثمان اعتقاد بد داشت و حتی وصیت کرد که او بر وی نماز نگذارد. ابن مسعود، عثمان را به سبب بدعت هایش، محکوم به مرگ می دانست. با چنین وضع چگونه می توان به پاکی و قداست عثمان نظر داد؟! (۴)

ص: ۷۵

- 
- ۱- شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۰۳ و ۱۰۲ و ۲/۸۱؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۲۰؛ الامامه و السیاسه ۱/۵۵-۵۹، عقد الفرید ۲/۲۷۸؛ صفین، نصر بن مزاحم ۷۲/؛ مستدرک، حاکم ۳۶/۱۱۸؛ تاریخ طبری ۵/۱۶۸ و ۱۶۰؛ نهج البلاغه ۱/۲۵۴ و جز این ها.
  - ۲- فتح ۱۱/؛ بروج ۲۰/.
  - ۳- الغدیر ۹/۳-۶.
  - ۴- فتنه کبری ۱۷۱/.

پدری بزرگ و ستایش شده در کتاب و سنت در روز صفین طی خطبه ای گفت: ای بندگان خدا برخیزید به سراغ کسانی برویم که خواهان خون عثمان هستند. همانان که بر خویشتن خویش ستم کردند و بدون شایستگی بر مؤمنان حکم راندند و مردمان صالح و خیرخواه او را کشتند و در نقل دیگر گفت: کیست که رضایت پروردگارش بجوید و به مال و فرزند برنگردد؟ جماعتی آمدند و... معاویه کشندگان عثمان را از علی بن ابی طالب، می طلبید. شبث بن ربعی گفت: ای معاویه! هرگاه دست تو به عمار برسد او را به سبب خون عثمان، می کشی؟ معاویه گفت: چرا نکشم بلکه او را به خاطر «نائل» خدمتکار عثمان می کشتم. شبث گفت: سوگند به خدای زمین و آسمان، عدالت نشان ندادی. نه سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، تو به عمار نمی رسی مگر آن که سرهایی از تن مردمانی جدا شود و زمین و فضا با گستردگی اش برای تو تنگ گردد.

پس از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حسن مجتبی و عمار یاسر را به کوفه فرستاد... ابوموسی اشعری با حسن (علیه السلام) و عمار دیدار کرد و خطاب به عمار گفت: تو هم با شورشیان هماهنگ شدی و خلیفه را کشتی؟! عمار گفت: من نکشتم ولی بدم نیامد.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما سخنان پیامبر صادق و امین را درخصوص عمار یاسر رها نمی کنیم و به سخنان یاهو

دیگران گوش فرا نمی دهیم؛ به ویژه اگر درباره شاخه درخت نفرین شده در قرآن، باشد. (۱)

## مقداد بن اسود کندی

یعقوبی می نویسد: در بیعت با عثمان و گزینش او برای خلافت، قومی همراه با علی (علیه السلام) بودند و درباره عثمان جسورانه سخن می گفتند: مردی می گوید: وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدم شخصی را دیدم زانوی غم به بغل گرفته و آنچنان افسوس می خورد که گویا تمام دنیا از وی گرفته شده، شگفتا برای قریش! این امر بر اهل بیت دریغ ورزیدند، درحالی که پسر عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، اولین ایمان آورنده، داناترین مردم، دین فهم ترین، رنج دیده ترین در اسلام، بیناترین به راه و هدایت یافته ترین بر صراط، در میان ایشان است، به خدا سوگند خلافت را از راهبر هدایت یافته که پاک و پاکیزه است دور کردند و صلاح را نخواستند و راه درست نپیمودند. آن ها دنیا را بر آخرت برگزیدند، دور باشند از لطف و رحمت خدا و هلاکت بر مردم ستمکار باد.

راوی گفت نزدیک آن شخص شدم و پرسیدم تو کیستی و

ص: ۷۷

---

۱- تمهید، باقلانی / ۲۲۰؛ تاریخ طبری ۵/۱۸۷ و ۶/۲۱؛ صفین، نصرین مزاحم، چاپ مصر / ۳۶۱-۳۶۹؛ جمهره الخطب ۱/۱۵۸ و ۱۸۱ و جز آن ها. ما در همین کتاب (ج ۹ ص ۲-۲۸) شمه ای در باره عمّار برخوردارهای عثمان با وی سخن گفته ایم، رک.

آن مرد که درباره اش چنان می گفتم کیست؟ او گفت: من مقداد بن عمرو هستم و آن مرد، علی بن ابی طالب است. گفتم

آیا قیام نمی کنی تا من تو را یاری می کنم. گفت: ای برادر! این کار با یک نفر، دو نفر سامان نمی یابد. از مسجد بیرون آمدم ابوذر را دیدم موضوع را به او گفتم او گفت برادرم مقداد راست گفته و سپس عبدالله بن مسعود را ملاقات کردم او نیز همان طور گفت و اضافه کرد: این مطالب را برای ما گفته اند، نمی شود کاری کرد. (۱)

همچنین در جریان بیعت با عثمان نقل است از: عمّار بن یاسر (به عبدالرحمن) که گفت: اگر می خواهی مسلمانان دچار اختلاف نشوند با علی بیعت کن. مقداد بن اسود گفت: عمّار راست گفت اگر با علی (علیه السلام) بیعت کنی، گوییم شنیدیم و اطاعت می کنیم.

پسر ابی سرح نیز می گفت: اگر می خواهی قریش اختلاف نکنند، با عثمان بیعت کن در آن صورت ما گوییم شنیدیم و اطاعت می کنیم. عمّار بر ابی سرح پرخاش کرد و گفت از چه وقت تو خیرخواه مسلمانان شده ای؟! بنی هاشم و بنی امیه گفتگوها کردند... عبدالرحمن، علی (علیه السلام) را خواند و گفت: بر عهد و پیمان الهی به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش دو خلیفه پس از او عمل می کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود: به میزان دانش و توانایی ام عمل می کنم و بعد، عثمان را فراخوانده گفت: بر

ص: ۷۸



تو باد عهد و پیمان الهی که به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش دو خلیفه پس از او، عمل کنی. عثمان گفت: آری، عبدالرحمن با او بیعت کرد. علی (علیه السلام) فرمود: رفیق بازی کردید و این، اولین بار نیست که بر ضدّ ما از یکدیگر پشتیبانی به عمل آوردید به خدا سوگند تو عثمان را برنگزیدی، مگر آن که آن را به تو برگرداند و خدا را هر روز، تقدیر و برنامه ای است... سپس مقداد گفت: من خاندانی مانند اهل بیت ندیدم که پس از پیامبر، با ایشان چنین رفتار شود، در حالی که داورترین به عدل اند و آشناترین به حق، به خدا سوگند کاش یاورانی بیابم.

مسعودی نیز چنین گزارش می کند:.... مقداد گفت: به خدا سوگند من اهل بیت را با مهر و محبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست دارم. شما گرد آمدید حکومت و قدرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پس از او از دست ایشان بیرون ببرید. ای عبدالرحمن اگر من یاری کننده ای در برابر قریش می داشتم با آن ها پیکار می کردم همان گونه که در روز بدر در معیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن ها کارزار کردم...

مقداد از جمله کسانی بود که بر ضد عثمان و در شمارش بدعت های او به وی نامه نوشتند. هر چند که او به نامه آن ها عمل نکرد. او جزو چهارتنی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

مرد دینداری که خدا و رسول او را دوست می دارد و بهشت مشتاق دیدار اوست خلافت عثمان را ضایعه می داند و بر آن افسوس می خورد و تازه این، رأی او در روز شوری بود، تا چه رسد به زمان بعد که آن همه بدعت و عملکرد زشت از خلیفه سرزد.

### حجر بن عدی کوفی

مغیره بن شعبه به سال چهل و یک از سوی معاویه حکمران کوفه شد و هفت سال و اندی در آن سامان حکم راند. وی همواره علی (علیه السلام) را نکوهش می کرد و از او بد می گفت و کشندگان عثمان را مورد لعن و نفرین قرار می داد. چون حجر این رفتار مغیره را می دید و سخنان او را می شنید، می گفت: خدا شما را لعنت کند و نکوهش فرماید روزی ایستاد و گفت: ای مردم به قسط و عدالت برخیزید و برای خدا گواه باشید، من گواهی می دهم کسی که شما او را نکوهش و نفرین می کنید، شایسته ترین انسان ها است... و این روش مغیره بود تا حکومت وی به سرآمد.

یک روز که مغیره درباره عثمان صحبت می کرد و کشندگان او را مورد لعن و دشنام قرار می داد، حجر بن عدی

ص: ۸۰

---

۱- رک: حلیه الاولیاء ۱/۱۴۲؛ اسد الغابه ۴/۴۱۰؛ مروج الذهب ۱/۴۴۰؛ کامل ابن اثیر ۳/۲۹، عقد الفرید ۲/۲۶۰؛ یعقوبی ۲/۱۴۰.

فریادی بر سر وی کشید که همه کسانی که در مسجد یا بیرون آن بودند، شنیدند و گفت: ای آدم! چنان پیر و کم عقل شده ای که اختیار سخن در دست نداری. تو دستور بده جیره و مواجب ما را بدهند که به ناحق قطع کرده ای. تو همواره امیرمؤمنان را نکوهش و مجرمان را تعریف و ستایش می کنی!

مغیره در سال پنجاه و یک هجرت وفات یافت، و زیادبن ابی سفیان حکومت کوفه را بر عهده گرفت. او وارد قصر کوفه شد و همان شیوه نکوهیده مغیره را دنبال کرد. حجر به پا خاست و رفتاری را که با مغیره داشت، با او نیز پیش گرفت.

ابن سیرین می نویسد: روز جمعه ای زیاد خطبه را آن قدر طول داد که نماز به تأخیر افتاد، حجر فریاد برآورد نماز! زیاد اعتنا نکرد و به سخن ادامه داد. حجر مثنی سنگ ریزه بر گرفت و به نماز ایستاد و عده ای نیز همراه شدند. زیاد پایین آمد و با مردم نماز گزارد و پس از آن موضوع را به معاویه گزارش کرد و او فرمان داد حجر و یارانش را به زنجیر کشد و به شام بفرستد.

آنان دوازده تن بودند. زیاد دو مأمور برای ایشان گماشت و آنان را تا مرج عذراء (حومه ی دمشق) آورده و زندانی کردند. معاویه شش نفرشان را آزاد کرد و هشت تن را فرمان قتل داد.

دیدگاه این صحابی بزرگ یعنی حجر و یاران او درباره

عثمان این بود که او نخستین کسی بوده که از راه عدالت منحرف شد و به غیر حق حکم کرد. آنان کشته شدن در راه ولای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را پذیرفتند و زیر بار یراثت از او نرفتند.

کسانی که قتل و شهادت برایشان نوشته شده بود به بسترهایشان رفتند و شربت شهادت را در راه عقیده و ایمان به گوارایی تمام نوشیدند.<sup>(۱)</sup>

### عبدالرحمان بن حسان

پس از کشته شدن حجر بن عدی و پنج تن از یاران او عبدالرحمن پسر حسان و کریم پسر عقیف خثعمی به مأموران گفتند ما را هم به نزد معاویه بفرستید که همگی بر عقیده حجر هستیم. آن ها را پیش معاویه آوردند. شمر بن عبدالله خثعمی، از معاویه خواست پسر عقیف را بر او ببخشاید و او را آزاد کند. ولی او پس از یک ماه زندان و محرومیت از اقامت در کوفه آزاد شد. اما عبدالرحمن در حضور معاویه درباره عثمان چنین گفت: عثمان اولین کسی است که درهای ظلم و ستم را گشود و درهای حق را لرزاند. معاویه گفت خود را کشتی.<sup>(۲)</sup> بنگرید تعصب برحق آن مرد متدین به چه اندازه بود که درباره عثمان، آن هم در حضور طاغوت

ص: ۸۲

---

۱- رک: اغانی، ابی الفرج اصفهانی ۱۶/۲-۱۱؛ تاریخ، ابن عساکر ۲/۳۷۰-۳۸۱.

۲- کامل، ابن اثیر ۳/۲۰۹ و...

آدم کشی چون معاویه، این گونه به صراحت سخن گوید. معاویه به زیاد نوشت: عبدالرحمن را به بدترین شکل به قتل برساند و زیاد لعین او را زنده به گور کرد.

### هاشم مرقال

هاشم مرقال، آن صحابی مقدّس و قهرمان بزرگ اسلامی است که در روز صفین جوانی را که تبلیغات معاویه او را از راه حق به در کرده بود با یاد نیک از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و طرح بدعت ها و زشتکاری های عثمان، هدایت کرد، هاشم مرقال به آن جوان گفت عثمان را اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردمان دیندار و قاریان قرآن، آنگاه که بدعت های ناصواب و انحراف او را از قرآن و سنت نبوی دیدند، به قتل رساندند. (۱)

### جهجاه غفاری پسر سعید

در بعضی روزها که عثمان سخنانی می کرد جهجاه بن سعید غفاری به او گفت: بیا پایین تو را به عبائی می پیچیم و بر شتری بار می کنیم و به کوه دخان می فرستیم؛ همان گونه که نیکان این دیار را به آنجا تبعید کردی. جهجاه از جمله کسانی بود که زیر درخت با پیامبر بیعت کردند و خدا نیز از ایشان خشنود است. او خلع عثمان و تبعید او را با آن کیفیت به دماوند جایز می دانست و آن را به صراحت و در حضور همه

ص: ۸۳

می گفت و خیلی ها با او همدل بوده و هیچ کدام از مهاجران و انصار بر او ایراد نگرفتند. (۱)

### سهل بن حنیف انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، حجاج بن غزیه انصاری

زید بن ثابت گفت: ای انصار، شما خدا و رسول او را یاری کرده اید، جانشین او را نیز یاری کنید. سهل بن حنیف گفت: ای زید! عثمان شکم تو را با خرماهای نخل های کوتاه و پرثمر مدینه سیر کرده است. زید گفت: شیخ را (عثمان) نکشید، بگذارید با اجل خویش بمیرد. حجاج بن غزیه گفت به خدا قسم اگر از عمر او زمانی جز از ظهر تا عصر نماند ما برای تقرب به خدا خون او را می ریزیم. رفاعه نیز گفت: آتش و هیزم بیاورید یکی از درها را آتش زنیم و چنان کردند آن سوخت و پایین ریخت و مردم در دیگر را گشودند و وارد شدند. نظریه این سه تن، در مباح بودن خون عثمان و خلع او از خلافت دینی اسلامی، در صراحت کمتر از نظریه های دیگر مهاجران و انصار نیست.

### ابو ایوب انصاری

ابو ایوب از سبقت جوینان و از اصحاب جلیل القدر بدری است؛ همان کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگام مهاجرت به مدینه خانه او را برای نزول برگزید. او در یک سخنرانی گفت: ... به خدا سوگند! گویا شما نمی شنوید و بر دلهایتان

ص: ۸۴

مهر زده شده است. آیا تا دیروز (زمان عثمان) به شما ظلم و ستم نمی شد؟ آیا مردم از حق خود محروم و برخی مورد ضرب و شتم قرار نمی گرفتند؟ برخی سیلی خورده و بر شکم برخی لگد زدند و از مسجد بیرون نینداختند؟ حالا که امیر مؤمنان (علی) آمده و حق می گوید، عدالت می گسترد به قرآن عمل می کند، شکرگزار باشید و روی برنگردانید و از آن ها نباشید که گویند شنیدیم، ولی نمی شنوند. اگر دعوت شدید، پاسخ دهید و اگر فرمان داده شدید اطاعت کنید تا از راستگویان و راست کرداران باشید. ابو ایوب، عصر عثمان را، عصر ظلم و عدوان می نامد. (۱)

### قیس بن سعد انصاری

قیس پسر سعد بن عبادۀ انصاری، بزرگ خزرجیان و از صحابی بدری است که مردم را در مصر به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام) فراخواند. او درباره عثمان، سخنانی دارد.

معاویه پیش از نبرد صفین، به قیس نامه ای نوشت. او در جواب معاویه می نویسد: ... آری طائفه من در ریختن خون عثمان، سهمی به سزا داشته اند.

همچنین در هنگامه صفین به نعمان بن منذر می گوید: عثمان را کسی کشته است که تو بهتر از او نیستی و کسی او را خوار داشته که او از تو بهتر است. ما با اصحاب جمل به

ص: ۸۵

سبب پیمان شکنی جنگیدیم و اگر همه اعراب با معاویه باشند، باز انصار با او کارزار می کنند. ما در این پیکار همان گونه ایم که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم؛ با چهره هایمان به استقبال شمشیرها رفتیم و سینه های خود را سپر نیزه ها کردیم، تا حق آمد و فرمان خدا غالب گردید. هر چند آنان خوش نداشتند. قیس وارد مدینه شد، حسان بن ثابت که از جانب داران عثمان بود. برای شماتت و سرزنش نزد او آمد و گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) تو را برانگیخت و عثمان را کشتی... قیس گفت: ای کوردل و نایبنا به خدا اگر در میان طائفه من و طائفه تو آتش جنگ بر پا نمی شد، گردن تو را می زدم، از اینجا بیرون برو. (۱) آری این جوانمرد انصاری و رئیس خزرج و پسر امیر آن در نامه خود به معاویه، افتخار می کند که طائفه او از نخستین کسانی بودند که در ریختن خون عثمان، پیش قدم شدند و حق با علی و باطل با عثمان همراه بود، و آنان که در واقعه خانه (عثمان) کشته شدند از ستم گران بوده اند. (۲)

### فروه بن عمرو انصاری

پسر ودقه بیاضی انصاری از بدریون و از کسانی بود که در قتل عثمان، کمک کرده است. مالک حدیث او را آورده، لیکن

ص: ۸۶

---

۱- صفین، نصر بن مزاحم / ۵۱۱، جمهره الخطب ۱/۱۹۰ و...

۲- رک: الغدیر ۲/۹۶-۱۱۰.



نام او را یاد نموده است؛ زیرا او در ریختن خون عثمان شرکت داشته و از انصار مدینه عقب نمانده است. (۱)

### محمد بن عمرو پسر حزم انصاری

او از کسانی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را محمد نام نهاد و در میان چندین محمد، چون محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه، او سر سخت ترین مخالفان عثمان بوده است.

### جابر بن عبدالله انصاری و دیگر صحابه

حجاج بن یوسف پس از آنکه کار پسر زبیر را بساخت و از کارزار او فراغت جست، به مدینه آمد و یکی دو ماه در آنجا ماند به مردم آن اهانت ها کرد و بدرفتاری ها نمود و گفت آن ها کشندگان عثمان خلیفه اند. او بر دست جابر بن عبدالله و عده ای دیگر با سرب مهر زد آنگونه که با اهل ذمه کنند. بر گردن انس بن مالک نیز مهر زد و به سراغ سهل بن سعد فرستاد و گفت چرا عثمان پسر عفان را یاری نکردید، او گفت: کردم، حجاج گفت دروغ گفتی و سپس دستور داد بر گردن او هم با سرب مهر زدند. از مجموعه روایات چنین بر می آید که حجاج بقیه اصحاب، از جمله جابر را که در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) جلسه درس داشته و مردم از او دانش می آموختند، به اتهام اینکه عثمان را یاری نرسانده و خوارش

ص: ۸۷

کرده اند، به شدت مورد مؤاخذه و شکنجه قرار داده است.<sup>(۱)</sup>

## جبله بن عمرو انصاری

او پسر ساعده انصاری و از اصحاب بدر بوده است. روزی در آستانه خانه اش نشسته و غل و زنجیری در دست داشت. عثمان بن عفان بر وی گذشت. او گفت: ای نعتل! به خدا قسم تو را می‌کشم و بر شتری زخمی سوار می‌کنم و به آتش فشان (دماوند) بیرون می‌برم. بار دیگر آمد و عثمان را بر منبر دید و او را از منبر پایین آورد. او نخست کسی است که به عثمان، سخنان تند و نیش دار گفته است. وی در انجمن قبیله خود نشسته بود و افساری در دست داشت. روزی گفت این افسار بر گردن تو اندازم مگر آنکه دور و بری‌ها و افراد اندرونی خود را رها کنی. عثمان گفت: کدام افراد اندرونی به خدا سوگند من کسی را بر نمی‌گزینم، جبله گفت: مروان، معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد را برگزیده‌ای و در میان آن‌ها کسانی هستند که در آیاتی در نکوهش آن‌ها نازل شده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خون آن‌ها را مباح دانسته است. عثمان برگشت. همواره مردم از آن روز جرئت و جسارتشان بر عثمان زیاد شد. در نقل دیگر نیز، به عثمان گفت: بازار را در اختیار حارث بن حکم گذاشته‌ای و چنان و چنین کرده‌ای و حارث کالای مردم را ارزان می‌خرد، گران

ص: ۸۸

---

۱- الانساب الاشراف، بلاذری ۵/۳۷۳؛ طبری ۷/۲۰۶ و ...

می فروخت و از جایگاه اهل داد و ستد عوارض می گرفت. او به عثمان گفت بازار را از دست او درآور، ولی او چنین نکرد.

در کتاب اخبار مدینه (ابن شبهه) آمده: عثمان را برای دفن به بقیع آوردند و جبله پسر عمرو، مانع از دفن او شد و او را در «حش کوكب» دفن کردند. این مرد با جلالت بدری را ابن عبدالبر در استیعاب، فاضل و از فقیهان صحابه برشمرده و او از یاران عادل پیامبر بود، که به سنت و نظرش استدلال می شد. وی در اعتراض به عثمان می غرید و آشکارا انتقاد می کرد و به مردم می گفت جواب سلام او را ندهید. رفتار چنین انسان شریفی این گونه بود. پس آیا می توان از عثمان دفاع کرد و او را بی گناه دانست؟! (۱)

### محمد بن مسلمة انصاری

ابو عبدالرحمن محمد انصاری از بدریون، گوید با عدّه ای از افراد قبیله خود به نزد سران مصریان، که چهار تن بودند، رفتم. آن ها در چادری ساکن بودند و بقیه مصریان، پیرو آنان بودند. لب به سخن گشودم و حق عثمان را بزرگ داشتم و بیعت او را یادشان آوردم و آن ها را از آشوب بیم داده و گفتم در صورت قتل او، اختلافی بزرگ رخ می دهد، شما اولین گشاینده این در نباشید؛ عثمان هم از ایرادهایی که شما دارید، دست می کشد و من ضمانت می دهم. گفتند اگر دست نکشید

ص: ۸۹

---

۱- رک: الاصابه ۱/۲۲۳؛ انساب، بلاذری ۵/۴۷؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۶۵ و...

چطور؟ گفتم در آن وقت شما هر چه خواستید انجام دهید. مصریان خشنود شدند و برگشتند و من هم نزد عثمان برگشتم و گفتم می خواهم در خلوت با تو سخن گویم. وقتی تنها شدیم، گفتم: خدا را خدا را ای عثمان مواظب خود باش، این مردم آمده اند خون تو را بریزند و تو می بینی که یاران تو، تو را رها و خوار کرده اند؛ بلکه بدخواهان تو را تقویت می کنند. عثمان به گفته من رضا داد و برایم دعای خیر کرد. چند روزی گذشت، عثمان از بازگشت مصریان سخن گفت و گوینده ای گفت: آنان در «سویداء» (۱) اتراق کرده اند. اندکی بعد خبر آمد که بر «ذوخشب» (۲) رسیده اند. عثمان پرسید چه کنیم؟ گفتم والله نمی دانم ولی گمان ندارم که برای کار خیری برگشته باشند. عثمان گفت: برشان گردان. گفتم به خدا قسم من چنان کاری نمی کنم. عثمان پرسید: چرا؟ گفتم: من ضامن شده ام که تو از آن کارها دست بکشی و تو چنین نکردی، پناه بر خدا.

مصریان در «اسواف» اتراق کردند و به محاصره عثمان پرداختند. سران مصر نزد من (محمد بن مسلمه) آمدند و گفتند: مگر با ما سخن نگفتی و قول ندادی که او دیگر از آن کارها نکند و ما را برگرداندی؟! گفتم: آری. آن ها نامه

ص: ۹۰

---

۱- جایی در راه مدینه به شام.

۲- وادئی در راه یک شبه مدینه.

کوچکی را که با قلم سربی نوشته شده بود درآوردند و گفتند: آن را نزد غلام عثمان همراه با شترهای حامل زکات بود، یافتیم. مضمون نامه نشان از عهدشکنی خلیفه دارد.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: می بینید که ابو عبدالرحمن محمد بن مسلمه صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تردیدی نداشته که ایرادهایی که آن جماعت بر عثمان داشتند هر یک می تواند هلاکت آور و موجب هتک حرمت شود؛ لیکن او به عنوان اصلاح و خیرخواهی پیش آمده از عثمان قول توبه گرفته و مصریان را برگرداند. اما گویا عثمان حرمت او را نگاه نداشت و به عهد خویش وفا نکرد.

### عبدالله ابن عباس

ابن عباس، پسرعموی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و دانشمند امت اسلامی است. او هرچند به دلیل سرپرستی حجاج در قتل عثمان دخالت نداشت؛ اما او با دیگر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره خلیفه و عملکردهای خلاف او هم رأی بود.

مردمانی نزد او آمدند و درباره خلفا سؤالاتی کردند. ابن عباس گفت: ابوبکر درعین حال که تندوتیز بود، بد نبود و عمر همانند پرنده بییم ناکی بود که می پنداشت بر سر هر راهی برای او دامی نهاده اند. عثمان کسی بود که خواب و غفلت او را از بیداری و هوشیاری مشغول ساخته بود و علی (علیه السلام) مردی بود سینه اش پر از حکمت و دانش، او دارای صلابت و شکوه

و روح یاری بود و خویشاوند نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و گمان می رفت به هر چه دست بلند کند، به آن می رسد و به چیزی هم دست نبرد مگر آنکه بدان رسید.

ابن عباس در جواب نامه ای که معاویه به او نوشت و سخنانی مطرح کرد چنین نگاشت:

درباره قتل عثمان که مرا متهم کرده ای تو خودت، منتظر کشته شدن و دوستدار هلاکت او بودی و مردمان خود را از یاری او بازداشتی و آن قدر دست به دست کردی تا او به قتل رسید، و بعد خون او را بر گردن ما انداختی و مظلومیت او را فریاد کردی؛ اگر او مظلوم شد تو ستم کارترین بودی و او باش را بر ما برانگیختی تا به مقصود خود که سلطنت باشد، برسی.

(و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حین)(۱)

و نمی دانم، شاید آن فتنه ای برای شما باشد و برخورداری موقت.

### عمرو بن عاص

(۲):

علامه امینی، پنج گزارش تاریخی از عمرو بن عاص در مورد عثمان بن عفان آورده است: پس از آن که عثمان، عمرو عاص را از تصدی امور مالیاتی مصر برکنار کرد و به جای او

ص: ۹۲

---

۱- انبیاء/۱۱۱.

۲- عمرو بن عاص، یا عمرو بن عاصی بود و ضبط شده است و برای شناخت نسبتاً کامل او بنگرید: الغدیر ۲/۱۲-۱۷۶

عبدالله بن سعد را گماشت، عمرو به مدینه آمده و درباره عثمان عیب جویی می کرد. عثمان او را فراخواند در یک جلسه خصوصی به وی گفت ای پسر نابغه! چقدر زود جبهه تو شپشک گرفت. به خدا سوگند اگر مسئله خوردن و اختلاس تو نبود برکنارت نمی کردم... عمرو از نزد عثمان بیرون آمد؛ ولی به شدت نسبت به او کینه انباشت. عمرو نزد علی (علیه السلام)، زبیر و طلحه می آمد و آنان را بر ضد عثمان تحریک می کرد. در نخستین محاصره عثمان از مدینه خارج شد و در فلسطین سکنی گزید.

بنابر نقلی، سواره ای بر او گذشت. عمرو پرسید از کجا می آیی؟ آن مرد گفت: از مدینه. پرسید عثمان چه کرد؟ او در محاصره بود. عمرو گفت: پس سیخ داغ بر آتش است... و روزی دیگر سواره ای دیگر بر او گذشت، و او گفت عثمان را کشتند. عمرو عاص گفت منم ابوعبدالله هستم. اگر زخمی را بخارام خونینش می کنم... او گفت: به خدا قسم هر چوپانی که بر سر کوه دیدم؛ او را بر ضد عثمان شورانیدم. من آنم که اگر زخمی را پوست بکنم، خونینش می کنم. امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: ای عمرو تو اکنون در دفاع از عثمان و طلب خون او سخن می گویی؟ مگر تو نبودی که دنیا را برای عثمان پر از آتش کردی آنگاه خود به فلسطین رفتی! به خدا قسم تو نه در حیات عثمان او را یاری کردی و نه پس از

کشته شدن برای او خشم کرده‌ای! تو دین خود را به دنیای خویش فروخته‌ای.

مردی از همدان شنید، که عمروعاص درباره‌ی علی (علیه السلام) بد می‌گوید، گفت ای عمرو بزرگان ما شنیده‌اند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که را من مولای او هستم، علی مولای اوست. این کلام حقیقت دارد یا نه؟ عمرو گفت: حق است و من می‌افزایم در میان یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی در برتری و فضیلت هم پای علی نیست. آن جوان همدانی را وحشت گرفت. عمرو گفت: اما آن برتری را با قتل عثمان تباه کرد. آن مرد پرسید: مگر او فرمان قتل داد؟ عمرو گفت: نه؛ کشندگان او را پناه داد. مرد همدانی پرسید: آیا مردم با علی بیعت کردند؟ عمرو گفت: آری. مرد همدانی پرسید: پس چه چیزی بیعت او را باطل ساخت؟ عمرو گفت: من او را درباره‌ی عثمان متهم می‌شناسم. مرد همدانی تو هم متهم بودی که به سرزمین فلسطین بیرون رفتی. آن مرد همدانی به میان قوم خود برگشت و گفت: من با مردمی سخن گفتم که باطل از دهان آنان آشکار است. حق با علی است، پیرو او باشید. (۱) این‌ها نظرهای عمروعاص درباره‌ی تباهکاری‌های عثمان است. اهل سنت او را عادل و از بزرگان صحابه می‌دانند. داوری نهایی با

ص: ۹۴

---

۱- الاصابه ۳/۳۸۱؛ طبری در تاریخ خود ۵/۲۳۴؛ الامامه السیاسه ۱/۹۳ و چندین منبع دیگر.



## ابوظیفیل عامر بن وائله

ابو طفیل عامر پسر وائله، صحابی بزرگ پیامبر، وارد شام شد. معاویه کسی به سراغ او فرستاد و او را نزد خود برد و به او گفت: آیا تو از کسانی هستی که عثمان را کشتند؟ ابوظیفیل گفت: نه؛ معاویه گفت: پس از کسانی می باشی که حضور داشتی و یاری اش نکردی؟ چرا؟

ابوظیفیل: چون مهاجران و انصار وی را یاری نکردند. اما ای معاویه، تو، که مردم شام با تو بودند؛ چرا به وی نصرت نرساندی؟ معاویه: نمی بینی، این خون خواهی من، نصرت و یاری اوست.

ابوظیفیل خنده تلخی کرد و گفت: وضع تو، وضع آن شاعر است که گفت: می شناسمت که پس از مرگ، بر من ناله و گریه می کنی. درحالی که زمان حیات و زندگی ام برای من توشه ای فراهم نکردی.

در آن وقت مروان بن حکم و برخی دیگر از امویان وارد شدند؛ تا نشستند معاویه گفت: این پیرمرد را می شناسید؟ گفتند نه. معاویه گفت: این دوست علی بن ابی طالب، تک سوار صفین و شاعر عراق است، او ابوظیفیل است. سعید بن عاص گفت: اکنون او را شناختیم؛ چرا کیفر نمی کنی و به او دشنام دادند! و معاویه جلو گرفت... و بعد رو به ابو طفیل کرد و

پرسید تو این ها را می شناسی؟ گفت بدی شان را انکار نمی کنم و خیر و نیکی شان را نمی شناسم و سپس سرود:

اگر عداوتی در سینه پنهان باشد، بدترین دشمنی، دشنام گویی است. (۱)

## سعدبن ابی وقاص

از یکی از ده تنی که گویند به بهشت بشارت داده شده، و عضو شورای شش نفره است.

عمر و عاص نامه ای به او نوشت و درباره عثمان و قاتلین او از وی پرسید. سعد در جواب نوشت: او با شمشیری به قتل رسید که آن را عایشه برآهیخت و طلحه تیزش کرد و علی (علیه السلام) مسموم ساخت (۲). و زیر سکوت کرد و به اشاره دست کفایت جست. ما نیز دست نگاه داشتیم. اگر می خواستیم، می توانستیم از او دفاع کنیم. لیکن عثمان دگرگونی ایجاد کرده و خود عوض شده بود. او کار نیکو می کرد و بد هم، به عمل می آورد و اگر ما در یاری نکردن به او، کار خوبی کرده ایم که هیچ و اگر بد کرده باشیم، من از خدا طلب مغفرت می کنم.

از تاریخ برمی آید که سعدبن ابی وقاص در خطرناک ترین

ص: ۹۶

---

۱- رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی / ۱۳۳؛ تاریخ، ابن عساکر ۷/۲۰۱؛ مروج الذهب ۲/۶۲ و...

۲- رک: حدیث از عایشه / ۸۳

لحظه، که جمع کثیری بر سر عثمان ریخته و می خواستند او را بکشند، وی را خوار کرده و یاری اش ننموده است. هر چند دست به دامن علی (علیه السلام) شده که برای چندمین بار هم شده پادرمیانی کند و او را از قتل برهاند. علی (علیه السلام) نیز فرمود: من آن قدر از او دفاع کردم که از مردم خجالت می کشم. این، مروان، معاویه، پسر عامر و سعیدبن عاص اند که کار را به اینجا کشانده اند و هرگاه من عثمان را نصیحت کردم و دستور دادم از آن ها دوری گزیند، به من خیانت کرد، سرانجام سعیدبن ابی وقاص چه نقشی داشته است، خود می گوید: می توانستم از عثمان حمایت کنم؛ لیکن به واسطه دگرگونی فساد آمیز خود چنان نکرد. گرچه در صورت مسئول بودن، استغفار کفایت نمی کند و شاید آن برای ظاهرسازی و تبرئه خود باشد. (۱)

## مالک اشتر بن حارث نخعی

(۲):

عثمان به مالک اشتر و همفکران او نامه ای نوشت و آنان را به اطاعت فراخواند و اعلام کرد شما نخستین تفرقه اندازان هستید، تقوا داشته باشید و به حق برگردید و آنچه را دوست دارید به او (عثمان) بنویسید.

ص: ۹۷

---

۱- تاریخ طبری ۵/۱۲۱.

۲- شرح حال مختصر او را در الغدیر ۹/۳۸-۴۱ بخوانید

مالک در پاسخ نوشت: از مالک حارث به خلیفه گرفتار، خطاکار، کنار افتاده از سنت پیامبری و پشت سر اندازنده کتاب خدا. اما بعد، نامه تو را خواندیم. خود و کارگزاران را از ستم و تجاوز و تبعید صالحان، باز بدار ما در طاعت خواهیم بود و...

چند تن آن نامه را نزد عثمان آوردند وقتی عثمان نامه را خواند، گفت: خداوندا من توبه می کنم. و ابوموسی و حذیفه را در کوفه به کار گمارد تا طبق قانون اسلام عمل کنند. نظر مالک اشتر درباره عثمان صریح و آشکار است و نیازی به تجزیه و تحلیل ندارد. او حاضر است از عثمان اطاعت کند، به شرط این که او دست از خلاف بردارد. اما موضوع توبه عثمان در بحث محاصره عثمان خواهد آمد.

### عبدالله بن عکیم

به نقل بلاذری، عبدالله بن عکیم، صحابی پیامبر می گوید: من در ریختن خون هیچ خلیفه ای کمک نمی کنم. پرسیدند در خون عثمان کمک کردید؟ گفت: من یادکرد اعمال خلاف او را، اعانت بر ریختن خون او می دانم. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این سخن صراحت بر آن دارد که او اعتقاد به خلافتکاری ها و سوء کردارهای خلیفه داشته و آن ها را با اطمینان در انجمن ها در میان جمعیت، به زبان

ص: ۹۸

می آورد، و همان از اسباب ریختن خون خلیفه شده است.

### محمد بن ابی حذیفه عیشمی

او سرسخت ترین مردم در برانگیختن ضد عثمان بود و در سالی که عبدالله بن سعد بن ابی سرح حاکم مصر شد. او و محمد بن ابی بکر بن ابی قحانه با هم به مصر رفتند و درباره عثمان ایرادها و عیب ها بازگو کردند که عثمان، کسی را کارگزار مصر کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه خون او را مباح دانسته و قرآن بر کفر او نزول یافت، آنگاه که گفت من هم مانند قرآن نازل می کنم. (۱)

آنان به مردم مصر می گفتند: ما جنگ را پشت سر داریم این جنگ باعثمان. پسر ابو حذیفه و پسر ابوبکر در مصر توسط پسر ابی سرح بازداشت و زندانی شدند و پس از وساطت محمد بن طلحه بن عبیدالله آزاد شدند و به افشاگری درباره کارهای عثمان پرداختند.

عثمان سی هزار درهم با چند تخته جامه برای پسر ابی حذیفه فرستاد و او همه آن را در مسجد آورد و گفت ای جماعت مسلمان نمی بینید عثمان با دین من بازی می کند و به من رشوه می دهد، و مردم مصر در عیب جویی و انتقاد خود بر عثمان افزودند. مردم مصر بر سر ابن ابی حذیفه گرد آمده

ص: ۹۹

او را رئیس خود کردند. زمانی که شورش مردم بالا گرفت، عثمان استانداران بلاد را، در سال ۳۵ هجری جمع کرد و عبدالله بن سعد هم متوجه مدینه شد و عقبهبن عامر را جانشین خود کرد و حذیفه بر ضد او شورید و در شوال همان سال عثمان را از خلافت برکنار و مردم را بر ضد عثمان برانگیخت. البته برخی به دروغ به او نسبت داده اند که نامه هایی از زبان همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ضد عثمان جعل کرده است؛ ولی تاریخ صحیح چنان اموری را دروغ می داند؛ زیرا بیشتر افراد موضع آن ها را نسبت به عثمان می دانستند و نیازی بدان مطالب ساختگی نبوده است.

### عمر و بن زرارۀ نخعی

او و برخی هم فکرانش، از نخستین کسانی بودند که مردم را به برکناری عثمان از خلافت و بیعت با علی (علیه السلام) فراخواندند. عمرو پسر زرارۀ به پاخاست و گفت: ای مردم! همانا عثمان حق را شناخته و آن را رها کرده و صالحان را برانگیخته و اشخاص شرور را بر آنان حاکم می کند. ولید به فرمان عثمان او را به شام تبعید کرد. او در راه نزد مالک اشتر و اسود بن قیس بن یزید که از صحابی پیامبر بودند، رفت.

قیس گفت: به پروردگار کعبه، خاضعانه قسم می خورم و در آشکار و نهان امید پاداش از او دارم. من ابا وهب، ولید و صاحب او پناهگاه گمراهی (عثمان بن عفان) را از مقام

خلافت خلع می کنم. (۱) این صحابی که عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده، درباره عثمان اینگونه بی پرده سخن گفته است.

### صعصعه بن صوحان

(۲):

صعصعه بن صوحان، رئیس قبیله عبدالقیس بود. او خطاب به عثمان در حالی که بر روی منبر سخن می گفت، عرضه داشت: ای امیر! کج رفتی و امت تو هم کز رفت. میانه رو تا مردم هم میانه روند.

روزی صعصعه سخن می گفت و کلامش طولانی شد، عثمان گفت: ای مردم! این آدم پرحرف، لاف زن، نمی داند خدا کیست و کجاست...!

صعصعه گفت: خدا پروردگار ما و پروردگار پدران نخست ماست. و او در کمینگاه است. آنگاه آیه ۳۹ سوره حج را تلاوت کرد و آن نوعی اعلان جنگ با عثمان بود. عثمان بی جهت آن آیه را در حق خود و خاندان و دوستانش می پنداشت.

### حکیم بن جبلة عبدی

این مرد بزرگ، شایسته، دیندار و مورد اطاعت قوم خود، که مسعودی او را به سیادت و زهد و عبادت ستوده است، از رهبران انقلابیون بصره بر ضد عثمان و از افرادی بود که

ص: ۱۰۱

۱- رک: الاصابه ۱/۵۴۸ و ۲/۵۳۶؛ اسد الغابه ۴/۱۰۴؛ الانساب، بلاذری ۵/۳۰

۲- شرح حال مختصر او را در صفحه ۴۳ بخوانید.

به سوی مدینه حرکت کرده و مردم را بر ضد عثمان برمی انگیزته است.

در جنگ جمل پای او قطع شد. پای خویش را برگرفت و حمله برد. آن قدر آن را بر سر قاتل خویش کوبید تا او را کشت، درحالی که می خواند: ای نفس، مترس تو را بهترین فراخوان، خوانده است. اگر پای من بریده شد چه باک بازوان من، همراه من است. (۱)

### هشام بن ولید مخزومی

هشام برادر خالد بن ولید است و عمّار یاسر در پیمان مخزومیان بود و در برخورد تند و پرخشونت عثمان با وی، هشام به او گفت: اگر به عمّار آسیبی رسید از قریش به جای او بزرگی را خواهم کشت. هشام اشعاری درباره عثمان دارد که از آن جمله است: زبان من بلند است پس از آهنگ آن بر حذر باش تا گزند آن بر تو نرسد و شمشیر تیزم از زبانم بلندتر می باشد.

ملاحظه می کنید این صحابی درباره خلیفه چنان عقیده دارد و آن گونه سخن می گوید. صحابه دیگر بر این موضع او ایراد نگرفتند. آیا عثمان در نظر این صحابی خلیفه دادگری بوده است؟ (۲)

ص: ۱۰۲

---

۱- صفین، نصر بن مزاحم ۸۲/ مروج الذهب ۲/۷.

۲- الاصابه ۲/۶۰۶.



علامه امینی (رضی الله عنه) یازده گزارش تاریخی از معاویه در ارتباط با قتل عثمان آورده که برخی از آن ها به مناسبت هایی گذشت. امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه ای به معاویه می نویسد: سبحان الله تو چقدر هواپرست، بدعت گذار و درحیرت و سرگردانی هستی... و درباره کشته شدن عثمان چه اندازه سخن می گویی؟ تو آن زمان که نصرت او به سود تو بود، او را یاری کردی و زمانی که نصرت تو می توانست به نفع او باشد، او را خوار و زبون ساختی. به خدا قسم پسر عمویت عثمان را جز تو، نکشته است. تو به آرزومندی پرداختی و به انتظار نشستی و به آنچه طمع داشتی رسیدی. عملکرد تو گواه است.

ابن عباس نیز می نویسد: تو از وجود عثمان نیاز خویش را گرفتی، از تو یاری خواست، کمکش نکردی تا به آنچه می خواستی رسیدی و گواه میان من و تو در این موضوع پسرعموی تو و برادر عثمان، ولیدبن عقبه است. ای معاویه تو انتظار قتل عثمان را می کشیدی و هلاکت او را دوست و یاری خود را از وی دریغ داشتی. تو می دانستی که چه می کنی، آنگاه که نامه او به تو رسید و کمک می خواست و فریادرس می طلبید... و وقتی او کشته شد خود را عزادار و خواهان خون او قلمداد کردی و گفتی: او مظلوم کشته شد و اگر او مظلومانه کشته شده باشد تو در این میان ستمکارترین هستی.

بلاذری می نویسد: زمانی که عثمان به معاویه نامه نوشت و از او یاری خواست. معاویه، یزید بن اسد قسری، نیای خالد بن عبدالله، امیر عراق را به کمک او اعزام کرد و گفت تو در «ذابخش» اتراق می کنی و به مدینه وارد نمی شوی و نگوی که شاهد و حاضر چیزی می بیند که غائب آن را نمی بیند. در اینجا، شاهد و حاضر من هستم و تو غایبی. یزید بن اسد در ذی خشب ماند تا عثمان کشته شد. آن وقت معاویه او را به شام فراخواند. او با لشکریانش به شام آمد. معاویه چنان کرد که عثمان کشته شود، تا خلافت را برای خود بخواهد. (۱) از مجموع این سندهای تاریخی برمی آید که پسر هند، همانند دیگر صحابه، عثمان را یاری نکرد و خوارش ساخت با این تفاوت که اصحاب به جهت فساد و بدعت گذاری های خلیفه او را مورد انتقاد قرار می دادند و خواری و زیورنش کردند، لیکن معاویه هدف خود را داشت که اوضاع آشفته شود و به سود خود بهره برداری کند.

### سخن عثمان درباره خویش

مغیره بن شعبه بر عثمان، که در محاصره مسلمانان قرار داشت، وارد شده، و گفت این جماعت بر ضد تو گرد آمده اند، اگر دوست داشتی برو مکه و اگر دوست داشتی در همین خانه، دری بگشاییم پنهانی به شام برو که در آنجا معاویه و شامیان

ص: ۱۰۴

---

۱- نهج البلاغه ۲/۶۲؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۱۱؛ صفین نصر ۴۷۲/؛ الامامه و السیاسه ۱/۹۳ و...

جانب تو را دارند و اگر هم خواستی خروج کن و ما همراه تو با آنان می جنگیم. عثمان گفت، به مکه نمی روم، شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مردی از قریش در مکه به کفر و الحاد گراید و نیمی از عذاب این امت از انس و جن، (۱) بر گردن او خواهد بود. من نمی خواهم آن کس باشم. پسر زبیر گفت: من اسبانی نجیب برای تو آماده دارم سوار شو به مکه برو که آنان در حرم خون تو نریزند. عثمان در جواب همان حدیث نبوی را یاد آورد. (۲)

این گزارش و چندین گزارش دیگر برای ما روشن می سازد که عثمان بیم آن داشته که او مصداق آن حدیث نبوی باشد و در صورت رفتن به مکه و کشته شدن در آنجا، کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او صدق کند و این اطمینان او از آن باب تواند باشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و آشناست. و گرنه اوّل: او از کجا می دانست که آن مردی که در مکه به سبب کفر و الحادش کشته می شود اوست مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او نام برده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن حدیث تنها از فردی ناشناس نام برده است. دوم: او چگونه نگران است در حالی که می گویند پیامبر، او را وعده به بهشت داده است.

ص: ۱۰۵

---

۱- و به نقلی: نصف عذاب عالم، مسند، احمد ۱/۶۷.

۲- رک: ازاله الخفاء ۲/۲۴۳؛ سیره حلبی ۱/۱۸۸؛ تاریخ الخلفاء ۱۰۹/ و چندین منبع دیگر.

بهشت را جز برای او نساخته اند؟ و مگر او بهشت را دوبار از پیامبر نخریده، یکبار با کندن چاه و دیگر بار با اعزام لشکر عسرت و سختی؟ و مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او نفرموده است او کشته می شود و روز قیامت، امیر بی دفاعان و خوارشدگان، محشور خواهد شد که شرق و غرب به حال او غبطه خورند و به تعداد قبیله ربیع و مضر شفاعت کند؟! او چگونه می ترسد در حالی که پیامبر در آن سلسله حدیث ها فرموده: بر شما باد این امیر و یاران او! و اشاره به عثمان کرده است. مگر نقل نکرده اند که در حرکت عثمان از جایی به جایی در بهشت برق می زند؟! او چگونه بیم داشته آن مرد ملحد و مقتول در مکه او باشد، در حالی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده اند که فرمود هر پیامبری رفیقی دارد و رفیق و همدم من در بهشت عثمان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر وقت بر منبر بالا می رفت، پائین می آمد می فرمود: عثمان در بهشت است! یا اینگونه حدیث های ساختگی، اما عثمان خود را می شناخته، از کارهای خارج از چهارچوب دین اسلام خبر داشته و نگرانی اش بی اساس نبوده است. آری هر پژوهشگری می داند که این سلسله احادیث بی پایه اند، او چگونه بیمناک نباشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و بیناست، هر چند عذرها آورد و بهانه ها بتراشد.

### شعرهایی در تأیید آنچه گذشت

علامه امینی (رضی الله عنه) ده قطعه شعر درباره عثمان و قتل او آورده

ص: ۱۰۶

است، که می توانند از اسناد تاریخی باشند:

دیده کسی که بر پسر عقیان بگرید، گریان باد. او ورقه های قرآن را پاره کرد و پراکند. حق را رها کرده و به دنبال هوای نفس افتاد و جنگی خونین را سبب شد. من به خدای رحمان از دین نعل و آیین پسر صخر - این دو مرد - به خدا پناه می برم....(۱)

### مهاجرین و انصار

داستان مهاجرین و انصار درباره قتل عثمان و یا ترک یاری او در ماجراهای تاریخی آشکار است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه ای به معاویه می نویسد: ...و به جانم سوگند من هم یکی از مهاجران بودم همان گونه که آنان وارد یا خارج می شدند، من نیز وارد یا خارج می شدم.

ثابت پسر عبدالله بن زبیر به شامیان نگریست و گفت: من آن ها را دشمن می دارم. سعید بن خالد پسر عمرو بن عثمان گفت: علت آن است که آن ها پدر تو را کشتند، گفت راست گفتی، نیای تو را هم مهاجرین و انصار به قتل رساندند.

ابوظیفیل هم در جواب معاویه که پرسید، چرا عثمان را یاری نکردی و از وی حمایت ننمودی؟ گفت: چون مهاجران و انصار یاری اش نکردند.

ابومسلم خولانی از تابعین، در مدینه، شنید نابینایی عثمان

ص: ۱۰۷

و نسل او را لعن می کند. گفت: ای اهالی مدینه شما یا کشنده بودید یا خوارکننده.

حسین بن ثابت نیز درباره کسانى که عثمان را تنها گذاشتند و از او حمایت نکردند، گفت: انصار به هنگام مرگ او به یاری اش برخاستند در حالی که والیان او از انصار بودند. کیست که مرا در نکوهش زبیر و طلحه که موضوع را دامن زدند، معذور بدارد و محمد بن ابی بکر و پشت سر او عمار آشکارا دست به کار شدند. علی (علیه السلام) نیز در خانه اش نشسته بود و با اینکه خبرها نزد او بود، از وی می پرسیدند و او با کمال سکون و آرامش عاقبت امر را انتظار می کشید... (۱)

### نامه اهالی مدینه به صحابه مرز نشین

طبری می نویسد: اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روش عثمان و تغییر و تبدیل های او لب به شکایت گشودند و به آنان که برای جهاد در مرزها پراکنده شده بودند، اینگونه نامه نوشتند: شما برای جهاد در راه خدا عزوجل بیرون رفته و خواهان گسترش دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستید. درحالی که پس از رفتن شما، دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به تباهی کشیده شد؛ زود بیایید دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را استوار بدارید، خلیفه شما فاسد شده و دین را تباه کرده، او را برکنار کنید. بر اثر این نامه ها دل ها از عثمان برگشت تا جایی

ص: ۱۰۸

---

۱- رک: مروج الذهب ۱/۴۴۲؛ عقد الفرید ۲/۲۶۷ و ۲۸۴؛ الامامه و السیاسه ۱/۸۷؛ کامل البرد ۱/۱۵۷ و....

که او را کشتند.

نامه مهاجران به اصحاب و تابعان ساکن در مصر...

از مهاجران نخستین و باقیمانده شورا، به صحابه و تابعین مقیم مصر:

بشتابید به سوی ما و خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریابید پیش از آنکه آن را از دست بدهید، که کتاب خدا تبدیل شده و سنت رسول الله، دگرگون گشته است...

### نامه اهالی مدینه به عثمان

اهالی مدینه در نامه ای به عثمان او را به توبه و بازگشت از عملکردهای بد و خلافتکاری های خود فراخواندند و قسم خوردند که اقداماتشان را ادامه داده و او را خواهند کشت...

### اجماع بر ضد خلیفه

علامه امینی در پایان فصل سخنان و نظریه های اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره قتل عثمان و روا یا ناروایی آن را که بالغ بر دوست حدیث از صحابه یا تابعین، یا از هر دو گروه است، یاد می کند. احدی از اصحاب در آن احادیث و سخنان از انتقاد بر عثمان و عملکرد او، جز چهارتن: زید بن ثابت، حسان بن ثابت، کعب بن مالک و اسید ساعدی، وانمانده است.

برخی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قتل عثمان شرکت کرده و برخی دیگر، قتل او را نکو دانسته و در کشتن او تشویق

ص: ۱۰۹

نمودند. عده ای نیز رویدادها را پخش و در تباهی امر او کوشیدند. جمعی به وی دشنام داده و در عملکردهای او منتقدانه و از زاویه امر به معروف و نهی از منکر، می نگریستند و با جرئت حرف می زدند.

به هر حال در میان انقلابی ها، کسی نبود که کارهای بد او را منکر باشد یا مدعی حقانیت وی شود؛ این همان اجماع و اتفاق امت مسلمان است، که علی (علیه السلام) فرمود: هرگز خدا مؤمنان را بر گمراهی گرد نمی آورد و چشم همگان را نمی بندد؛ بلکه این اجماع ثابت تو از اجماع نخستین روز انتخاب خلیفه می باشد اگر آن اجماع حجت بود. این اجماع به طریق اولی، حجت است.

عَلَّامه امینی سپس به نام های آن اصحاب می پردازد و بالغ بر هشتاد تن از آنان را یاد می کند که این فهرست از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عایشه، شروع و به اسلم بن اوس ساعدی، ختم می گردد. اگر به چنین اجماعی توجه نشود، به هیچ اجماعی نمی توان دل بست. افراد مذکور کسانی اند که سخن یکی از آن ها در ستایش و یا نکوهش هر انسانی کافی به نظر می رسید، تا چه رسد که آنان در یک کلمه اتفاق نظر پیدا کرده اند

بنابراین به یاوه گویی های امثال ابن کثیر که می نویسد: «هر کس علی (علیه السلام) را از عثمان برتر شمارد به مهاجران و انصار



اهانت کرده است»(۱) نباید اعتنا کرد؛ بلکه برعکس، هر که عثمان را حتی با یک مسلمان موخّید مقایسه کند، به مهاجرین و انصار اهانت کرده است.

(لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترین)(۲):

حقیقت برای تو به روشنی تمام از سوی پروردگار تو آمد پس، از تردید کنندگان مباش.

ص: ۱۱۱

---

۱- تاریخ، ابن کثیر ۸/۱۲؛ رک: الغدیر ۹/۱۵۷.

۲- یونس / ۹۴.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

